

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی و روحانیون منتقد^۱

ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران، مبتنی بر فقه رایج در حوزه های علمیه و همچنین فقه پویای مد نظر امام خمینی (ره) به عنوان بنیانگذار خود است که فقها در آن جایگاه ویژه و خاصی را دارا می باشند. از جمله اینکه فلسفه وجودی نظام جمهوری اسلامی ایران این است که تکیه گاه اصلی آن فقها و مراجع تقلید هستند و یک فقیه در راس نظام سیاسی قرار دارد که به تفسیر از ولایت وی، می تواند به نظام مشروعیت بدهد و نظام اسلامی ذیل ولایت فقیه تعریف شود. در واقع انتخاب نخبگانی یک رهبر دینی به عنوان رهبر سیاسی این نظام و همچنین جهان بینی فلسفی این نظام که مبتنی بر آموزه های شیعی و آماده کننده ظهور امام دوازدهم شیعیان است و همچنین برخی از قواعد دموکراتیک حاکم بر آن نشان می دهد این نظام تلفیقی از آموزه های ارسطو د فلسفه، ملاصدرا در حکمت متعالیه و فقه جواهری است.

اینکه پشتوانه نظام سیاسی ایران فقهای شیعه هستند، نکته قابل توجه و قابل تاملی می باشد اما زمانیکه به رابطه میان برخی از روحانیون و فقهای سرشناس مشهور دوره معاصر با این نظام سیاسی نگاه می کنیم، متوجه می شویم که بعضا بین برخی از این طیف روحانیون با نظام سیاسی رابطه خوبی برقرار نبوده است و یا بعضا برخی از روحانیون سرشناس پس از گذشت مدت زمانی تبدیل به منتقدین نظام سیاسی شده اند.

به عنوان مثال در سال های ابتدایی انقلاب اسلامی برخی از چهره های مشهور شیعه که بعضا از مراجع تقلید شهیر هم بودند همانند آیت الله سید کاظم شریعتمداری، آیت الله سید ابوالفضل مجتهد زنجانی، آیت الله سید حسن طباطبایی قمی و آیت الله سید محمد شیرازی به انتقاد از سیاست های نظام اسلامی پرداختند که بعدها یا حصر شده و یا با محدودیت مواجه شدند. در واقع اختلافاتی که میان فقها و مجتهدین در نظام اسلامی که خود بر اساس فقه و اجتهاد بنیان نهاده شده است، امری قابل بررسی و قابل توجه است.

توجه کنیم که در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر ما در حکومت قاجاریه و حکومت پهلوی این اختلافات تا بدین حد بروز پیدا نکرده بود و هیچ مرجع شیعه ای نیز حصر و یا منزوی نشد و دلیل اصلی آن هم فرصت بروز پیدا نکردن فقه و برداشت مجتهدین از مسائل بوده است، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل درگیر شدن مجتهدین با مسائل سیاسی و اجتماعی این اختلافات از مسائل و بالا گرفتن تنش ها فرصت بروز پیدا کرد که همین مساله دستخوش پژوهشی است که از نظر شما علاقمندان می گذرد.

^۱ سید مهدی دزفولی، محقق و پژوهشگر sm.dezfouli@gmail.com

در پژوهش پیش رو، صرفاً به رابطه میان فقها و مراجع تقلید وقت با جمهوری اسلامی ایران و انتقادات آنان پرداخته شده است و به مسائل سیاسی و انتقادی دیگر توجهی نشده است تا اصل بحث گم نشود.

در واقع در پژوهش پیش رو اختلافاً نظر برخی از مراجع با رهبران اولیه و ثانویه نظام اسلامی یعنی امام خمینی (ره) و آیت الله خامنه ای مد نظر است و بررسی می شود.

پروژه ای را که از ابتدای سال ۹۶ تعریف کردم، سرگذشت مراجع تقلید شیعه ای بود که به دلایل مختلف با جمهوری اسلامی ایران دچار اختلاف شدند و یا به حصر رفتند و یا دوره ای منزوی شدند. تفکر حاکم بر این پژوهش مبانی اندیشه ای امام خمینی (ره) و بحث دو اسلام شهید بهشتی می باشد.

در واقع دو برداشت از اسلام را میتوان در سیر این پژوهش ها بررسی کرد. اول اسلامی که جمهوری اسلامی ایران منادی آن است که اسلام انقلابی و غیر سنتی است، و دوم اسلامی که مراجع تقلید منتقد نظام اسلامی مروج آن هستند که بعضاً اسلام سنتی و غیر معتقد به مبارزه جهانی علیه استعمار و استکبار و همچنین متضاد با ولایت فقیه موجود است.

در پروژه پیش رو تلاش شده است سرگذشت مراجع مشهوری همانند حضرات آیات: شریعتمداری، منتظری، شیرازی، روحانی، طباطبایی قمی، سید احمد خوانساری و مجتهد زنجانی مورد بررسی قرار بگیرد.

لازم به ذکر است که اکثر این اختلافات و حواشی مربوط به دهه اول انقلاب اسلامی یعنی از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۷ می باشد که شخصاً این دهه را دهه ی حکمرانی فقه جواهری و فلسفه صدرایی نام گذاری می کنم. دهه دوم انقلاب، دهه فلسفه لیبرالیستی بود و گفتگمانی که بعد از سال ۱۳۶۷ و پایان جنگ در کشور حاکم شد، تفاوت های بنیادینی با دهه ابتدایی دارد. فوت امام خمینی (ره) نیز اساساً فضای کشور را تغییر داد و تنش های میان نظام و فقهای معاصر نیز کمتر شد. پس اساساً حجم قابل توجهی از مطالب این جزوه مربوط به دهه ابتدایی انقلاب اسلامی و حوادث آن مقطع می شود.

جزوه ای که از نظر شما می گذرد در حقیقت مختصری از جزوه ای مفصل تر می باشد که در دست کامل شدن است و امیدوارم روزی بتوانم فایل کامل آن را به علاقمندان چنین مباحثی عرضه کنم.

در ادامه به بررسی اجمالی مساله هر کدام از روحانیون سرشناس در مقابل جمهوری اسلامی ایران می پردازیم و سعی می شود به نقاط مهم هر پرونده و فراز و نشیب های آن اشاره شود.

۱- آیت الله سید کاظم شریعتمداری

آیت الله سید کاظم شریعتمداری در سال ۱۲۸۳ در تبریز متولد شد. در کودکی پدرش که از علمای تبریز بود را از دست داد. تحصیلاتش را در تبریز آغاز کرد و بعد از مدتی و در شرایطی که با تلاش‌های آیت‌الله حائری یزدی حوزه‌ی علمیه‌ی قم در آستانه‌ی شکوفایی بود به قم مهاجرت نمود. مدتی را نیز در نجف به تکمیل تحصیلاتش پرداخت و پس از کسب اجازه‌ی اجتهاد از علمای نجف در سن سی سالگی به تبریز بازگشت.

سال‌های ۱۳۲۰ یعنی دو سال پس از آغاز جنگ جهانی دوم تا ۱۳۲۴، ایران شاهد حضور اشغال‌گران روسی و انگلیسی در خاک خود بود. دولت روسیه که در پی ایجاد پایگاه دائمی در ایران بود، اقدام به ایجاد گروهی کمونیست در آذربایجان نمود. این گروه که به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان مشهور شد، به رهبری جعفر پیشه‌وری در سایه‌ی ضعف حکومت مرکزی در پاییز ۱۳۲۴ خودمختاری آذربایجان را اعلام نمود.

به دلیل کمونیست بودن فرقه‌ی دموکرات، دوره‌ی یک ساله‌ی حاکمیت این فرقه با سخت‌گیری بر مردم مذهبی آذربایجان و به خصوص علمای منطقه هم‌راه بود. در این شرایط آقای شریعتمداری مخفیانه از تبریز خارج شد و مدتی را در قم و تهران و عتبات عالیات سپری کرد. هنگامی که بر اثر توافقات پشت پرده بین ایران و روسیه، روسیه حمایت خود را از پیشه‌وری قطع نمود، نفرت عمومی از دموکرات‌ها سبب شورش مردمی و سرنگونی حکومت خودمختار آذربایجان در پاییز ۱۳۲۵ شد. ارتش شاهنشاهی با کم‌ترین درگیری شهرها و روستاهایی که به دست مردم آزاد شده بود را فتح می‌کرد.

انزجار مردم نسبت به فرقه‌ی دموکرات فرصت مناسبی برای شاه فراهم آورد تا خود را در منطقه و کشور با عنوان ناجی آذربایجان معرفی کند. با این تصور و در راستای این هدف، بعد از پاک‌سازی آذربایجان از عوامل پیشه‌وری، شاه برای انجام سفری به تبریز برنامه‌ریزی نمود. مقامات دولتی منطقه برنامه‌ی استقبالی را در بیرون از شهر تبریز تدارک دیدند. اما با وجود فشارهای مقامات، هیچ یک از علمای طراز اول شهر حاضر به شرکت در مراسم استقبال از شاه نشدند. با این حال برخی از علمای درجه‌ی دوم شهر از جمله آقای شریعتمداری در مراسم استقبال شرکت جستند. هم‌چنین آقای شریعتمداری در برنامه‌ی ویژه‌ای که برای ملاقات روحانیون و علمای آذربایجان با شاه در یکی از مدارس علمیه‌ی تبریز به نام طالبیه تدارک دیده شده بود، بر خلاف علمای اصلی شهر، حضور یافته و نطقی نیز در تجلیل و تمجید از شاه ارائه نمود. این اتفاق نقطه عطفی در زندگی آیت الله شریعتمداری بود.

این اقدامات شریعتمداری او را در مقابل سایر علمای آذربایجان قرار داد. به طوری که او بعد از مدتی ترجیح داد از تبریز خارج شود. آقای شریعتمداری مدتی در تهران اقامت گزید و در این مدت توانست با چهره‌های شاخص جبهه‌ی ملی آشنا شود و ارتباط برقرار کند. بعد از مدتی به قم رفت و به مرحوم آیت‌الله بروجردی نزدیک شد و به مرور در زمره‌ی نزدیکان و معتمدین ایشان قرار گرفت.

راه‌اندازی نشریه‌ی «مکتب اسلام» به عنوان اولین نشریه‌ی به سبک جدید که از سوی اساتید حوزه‌ی علمیه‌ی قم منتشر می‌شد، شاخص‌ترین اقدام آقای شریعتمداری در این دوره بود که بین نیروهای مذهبی بسیار مشهور شده و با استقبال مواجه شد.

بعد از درگذشت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، رژیم شاه با فرستادن پیام تسلیتی خطاب به آیت‌الله حکیم (یکی از مراجع ساکن نجف)، مرجعیت ایشان را به رسمیت شناخت و تلاش نمود مرجعیت از ایران خارج شود. اما اساتید و بزرگان حوزه علمیه با تشکیل جلسه‌ای مشورتی با حضور همه‌ی افرادی که در مظان مرجعیت بودند، آقایان آیت‌الله سید محمد رضا گلپایگانی، آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری و آیت‌الله شهاب‌الدین مرعشی نجفی را به عنوان مراجع تقلید پس از آیت‌الله بروجردی به مردم معرفی کردند. امام خمینی (ره) در این مقطع به شدت از این که نامشان به عنوان مرجع تقلید شناخته شود، امتناع می‌ورزیدند.

پس از رحلت آیت‌الله بروجردی و به عنوان یکی از پی‌آمدهای سیاسی رحلت ایشان، لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مهر ۱۳۴۱ به تصویب رسید و اعتراضات علما و به خصوص امام خمینی را باعث شد. دولت ناچار شد تحت این فشار پس از مدت کوتاهی الغای آن را اعلام نماید. اما در ۱۹ دی همان سال، شاه اعلام کرد برای تصویب اصول ششگانه‌ای که به انقلاب سفید مشهور شد، اقدام به همه‌پرسی خواهد نمود. برخی از این اصول با شرع اسلام معارض بودند؛ علاوه بر آن که ایرادهایی که به لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی وارد بود، در این اصول نیز به چشم می‌خورد. از این‌ها گذشته به موجب قانون اساسی، شاه اختیاری در برگزاری همه‌پرسی نداشت. با روشن‌گری‌های حضرت امام، برخی از شهرهای کشور از جمله تهران و قم شاهد تظاهرات و اعتراضات شدیدی بودند. با این وجود این همه‌پرسی در ۶ بهمن ۱۳۴۱ برگزار شد و با اعلام نتیجه‌ای جعلی، تصویب آن به اطلاع مردم رسید و فصل مهمی از تاریخ ایران رقم خود که ثمره و نتیجه آن چند ماه بعد خود را نشان داد.

امام خمینی در آخرین جلسه‌ی درس خود در سال ۴۱، عید نوروز پیش رو را به دلیل مصیبت‌های وارده بر پیکره‌ی اسلام و ملت و نیز هتک حرمت روحانیون عزای عمومی اعلام نمودند. برخی دیگر از علما نیز در این امر با امام خمینی هم‌قدم شدند. اتفاقات چند ماه آخر سال ۴۱ باعث شد، جمعیت بسیار بیش‌تری نسبت به سال‌های گذشته جهت اطلاع از مواضع علما در ایام نوروز به قم مسافرت نمایند. احساس خطر رژیم از این جمعیت جو پلیسی سنگینی را بر شهر حاکم نمود. مأموران رژیم با حضور در محافل و جلسات مذهبی نسبت به کنترل آن‌ها و البته در صورت لزوم بر هم زدنشان اقدام می‌نمودند. از جمله در صبح روز دوم فروردین در جلسه‌ی منعقد در منزل حضرت امام حضور یافته و با فرستادن صلوات‌های بی‌جا اقدام به برهم زدن آن نمودند؛ اما موفق به انجام عمل مؤثری نشدند. اما عصر همان روز با حضور در مدرسه‌ی فیضیه، موفق شدند ایجاد درگیری بنمایند. مأمورانی که بیرون از مدرسه بودند به مدرسه هجوم آورده و با انجام عملیاتی وحشیانه طلاب و شرکت‌کنندگان در مراسم را کشته و مجروح ساختند و به ساختمان مدرسه نیز آسیب زدند.

چند روز بعد از این حادثه بود که آیت‌الله شریعتمداری در ملاقاتی با یکی از مقامات ساواک به او تعهد داد که علیه شاه و اصول ششگانه سخنی نگوید و امام را نیز به ترک مبارزه وادارد. همانگونه که مرور تاریخ نشان می‌دهد تلاش او برای راضی کردن امام به انفعال و ترک مبارزه توفیقی در پی نداشت.

در آستانه‌ی ورود به ماه محرم در خرداد ۴۲، حضرت امام از روحانیون و علما درخواست نمودند از فرصت عزاداری‌های محرم در جهت مبارزه استفاده نموده و پایه‌ها و نقاط حساسیت حکومت شاه را به چالش بکشند. در مقابل آقای شریعتمداری به واسطه‌ی پیش‌کارش رژیم را مطمئن ساخت که علیه شاه صحبتی نخواهد نمود. او که قرار بود صبح عاشورا مصادف با ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه‌ی فیضیه به سخنرانی بپردازد، برای نشان دادن حسن نیتش، این سخنرانی را لغو نمود. علی‌رغم تلاش آقای شریعتمداری، سخنرانی آتشین عصر روز عاشورا توسط امام در مدرسه‌ی فیضیه انجام شد و به دست‌گیری حضرت امام خمینی در بامداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ منجر شد.

با پخش خبر دست‌گیری حضرت امام در روز ۱۵ خرداد، تظاهرات عظیمی علیه رژیم در شهرهای مختلف به راه افتاد و در برخی از شهرها از جمله تهران این تظاهرات به خاک و خون کشیده شد. در قم مردم با مراجعه به دفاتر علما از آن‌ها کسب تکلیف می‌نموده و خواستار اقدام مقتضی می‌گشتند. آقای شریعتمداری در نامه‌ای به ساواک درخواست می‌کند برای این که ناچار به اظهار هم‌دردی با مردم و حمایت از امام نشود، او را تحت محاصره قرار داده و یا تبعید کنند و یا این که اجازه دهند او در پوشش رایزنی با دربار برای آزادی امام مدتی به تهران بیاید. پیش‌نهاد اخیر او مورد موافقت قرار گرفت و لذا آقای شریعتمداری عازم تهران شد.

حرکت آقای شریعتمداری به تهران مورد استقبال برخی دیگر از علما نیز قرار گرفت و آنان را به تهران کشاند. یکی از ثمرات این حرکت دسته‌جمعی زمینه‌سازی برای صدور اعلامیه‌هایی بود که یاران امام با حضور در جلسات این جمع موفق می‌شدند در راستای اهداف انقلاب اسلامی به امضای روحانیون برسانند. با آزادی امام از زندان در مرداد ۴۲ و حبس خانگی ایشان، علما به مرور به شهرهای خود بازگشتند.

امام در ۱۶ فروردین ۴۳ از حبس خانگی نیز آزاد شده و به قم بازگشتند و بلافاصله مبارزه علیه دستگاه را از سر گرفتند.

در همین ایام آقای شریعتمداری اقدام به تأسیس سازمانی به نام «دارالتبلیغ» نمود که وظیفه‌اش تربیت مبلغان دینی بود. امام خمینی تأسیس دارالتبلیغ را سبب ایجاد انحراف در مسیر مبارزات تلقی می‌کردند. لذا نسبت به تأسیس دارالتبلیغ رضایتمند نبوده و در جلسات خصوصی از افتتاح آن اظهار نگرانی می‌فرمودند.

در آستانه‌ی محرم ۴۳ و به مناسبت سال‌گرد حوادث ۱۵ خرداد سال گذشته امام اعلامیه‌ای صادر نموده و آن را برای امضا نزد سایر مراجع فرستادند. با تعلق آقای شریعتمداری از امضای او صرف نظر شد و اعلامیه با امضای امام خمینی، آیت‌الله میلانی، آیت‌الله مرعشی نجفی و یکی دیگر از علمای مشهد صادر شد. حوادث پیرامون این اعلامیه و صدور آن، باعث عمیق‌تر شدن شکاف بین آیت‌الله شریعتمداری با روحانیت مبارز به رهبری امام خمینی گشت.

اندکی بعد در ۲۱ مهر ۴۳، لایحه‌ی کاپیتولاسیون که قبلاً به تصویب هیئت دولت و مجلس سنا رسیده بود، از تصویب مجلس شورای ملی نیز گذشت و لازم‌الاجرا شد. رژیم که واکنش مردم و علما را پیش‌بینی می‌نمود، فرآیند تصویب این لایحه را در سکوت و مخفی کاری دنبال می‌نمود. اما امام از تصویب این لایحه‌ی ننگین آگاه شده و در جلساتی که با روحانیون و مراجع داشتند، از آنان خواستند تا علیه این قانون موضع‌گیری نمایند. خود نیز در مراسم سال‌گرد ولادت حضرت زهرا در ۴ آبان ۱۳۴۳ سخنرانی آتشینی ارائه نمودند که به تبعید ایشان در ۱۳ آبان ۴۳ انجامید.

سال‌های دوری امام خمینی از وطن، در فقدان رهبری روند مبارزات رو به کندی گذاشت. آقای شریعتمداری نیز در این سال‌ها اندک اندک به مستحکم ساختن روابط خود با رژیم می‌پرداخت؛ هر چند در برخی موارد جزئی نیز ناچار می‌شد موضع ملایمی علیه اقدامات دولت (و نه نظام شاهنشاهی) اتخاذ کند.

هنگامی که در سال ۱۳۴۹ آیت‌الله حکیم درگذشت، رژیم با شناختی که در این سال‌ها از آقای شریعتمداری به دست آورده بود، از مرجعیت او حمایت کرد و حتی در راه ترویج مرجعیت آقای شریعتمداری از امکانات داخلی و خارجی خود استفاده نمود.

سال های حضور امام در نجف فرصت کارهای فکری و اندیشه ای بیشتری به امام داد و محصول آن تدریس و نوشتن کتاب ولایت فقیه در سال ۱۳۴۷ بود. پس از آن آرام آرام حلقه های مبارزاتی در نجف تشکیل شدند و ارتباط آنها با قم و تهران بیشتر شد. امام به ظاهر از ایران دور بودند و کاری نمی توانستند بکنند اما همین حلقه ها اهداف امام را به پیش می بردند. در واقع اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ زمان سازماندهی کارهای جدی امام در عراق و ارتباط دیگری با ایران بود.

موج دوم مبارزه در ۱۹ دی ۵۶ مجدداً از قم و در پی اهانت یکی از مهره های دستگاه سلطنت به امام خمینی از طریق روزنامه ای اطلاعات به راه افتاد. این رخداد مردم قم را به خیابان ها کشاند و با اقدام سرکوب گران رژیم بسیاری از آنان را به شهادت رساند. آقای شریعتمداری در ملاقاتی خصوصی با یکی از نمایندگان ساواک دولت را در این امر ملامت می کند؛ چرا که این اهانت باعث شده است یاد حضرت امام خمینی مجدداً مردم را به جوشش وادارد.

مبارزه ای انقلابی مردم با مراسم چهلمین روز شهادت شهیدان قیام قم در شهر تبریز تداوم یافت. با سازماندهی مناسب تظاهرات مردم تبریز توسط آیت الله قاضی طباطبایی، ظرف مدت کوتاهی بسیاری از ساختمان های دولتی به تصرف مردم در آمد. در تبریز نیز این تظاهرات با تهاجم عوامل رژیم به شهادت تعدادی از مبارزین انجامید. آقای شریعتمداری از این تظاهرات حمایت نکرد و حتی با ایراد سخنانی تلویحاً آن را محکوم نمود.

در تظاهرات دیگری که در شهر قم برگزار شده بود، تعدادی از شرکت کنندگان به سمت منزل آقای شریعتمداری رفتند. اما مأموران رژیم وارد منزل او شده و با تیراندازی دو نفر را به شهادت رساندند. بعدها معلوم شد همین ماجرا نیز با اطلاع آقای شریعتمداری و یا اعضای بیت و دفترش صورت گرفته است. آقای شریعتمداری تا مدتی بعد اطاقی که تیراندازی در آن صورت گرفته بود را دست نخورده رها کرد و هر روزه به خبرنگاران و مردم برای مشاهده صحنه، اجازه ی ورود می داد. رژیم نیز برای ارتقای منزلت آقای شریعتمداری در چشم انقلابیون و افزایش دامنه ی تأثیر او در آنان از این امر ممانعتی نمی نمود.

در روزهای باقی مانده ی عمر رژیم، آقای شریعتمداری کوشش می نمود با طرح موضوعات انحرافی در سطح اجتماع و در پاسخ به خبرنگاران داخلی و خارجی هم چون برگزاری انتخابات آزاد، عمل به قانون اساسی مصوب مشروطه و حفظ سلطنت شاه، روند رو به پیروزی انقلاب اسلامی را متوقف سازد. در نهان نیز با انجام ملاقات های با واسطه یا بی واسطه با شاه یا عوامل حکومتش کوشش می کرد به رژیم برای برون رفت از جو حاکم کمک کند. با این حال در روز ۲۲ بهمن و در شرایطی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسیده بود، از انقلاب حمایت نمود و از ارتش خواست به مردم بپیوندد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به تقلید از حزب جمهوری اسلامی که خود را تابع نظرات امام خمینی معرفی می کرد، با حمایت آقای شریعتمداری حزب خلق مسلمان تشکیل شد. این حزب از همان ابتدا و با کوشش بر تسلط بر کمیته های انقلاب اسلامی آذربایجان در راستای تفکیک آذربایجان از حکومت مرکزی گام برداشت.

آقای شریعتمداری در همه پرسى تعیین نوع حکومت، به جمهوری اسلامی رأی مثبت داد. اما حزب خلق مسلمان در فرآیند انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی به بحران سازی روی آورده و کوشش نمود در آن اخلال ایجاد کند. این بحران سازی ها که از سوی عوامل پشت پرده اما مؤثر حزب هدایت می شد، باعث استعفای اعتراضی هیئت مؤسس حزب شد. به هر روی انتخابات برگزار شد و حزب نیز

موفق شد سه کرسی مجلس را از مجموع شش کرسی سهمیه‌ی استان آذربایجان به دست آورد. در جریان تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی یکی از نمایندگان حزب به نام رحمت الله مقدم مراغه‌ای به تحرکات شدیدی علیه این اصل پرداخت. ضمن آن که خود آقای شریعتمداری نیز با انجام مصاحبه‌های خبری علیه ولایت فقیه موضع‌گیری می‌نمود و این در حالی بود که پیش از انقلاب در یکی از جلسات درسش حق ولایت و حکومت را از آن فقیه معرفی کرده بود. از قرار معلوم آقای شریعتمداری و طرف‌دارانش به قانون اساسی که در معرض همه‌پرسی عمومی گذاشته شده بود، رأی ندادند.

در تمام مدتی که از انقلاب گذشته بود، با آشوب آفرینی حزب، تبریز در ناآرامی به سر می‌برد. در روز ۱۴ آذر ۵۸ عده‌ای از هواداران حزب برای قدرت‌نمایی از طریق انجام تظاهرات به قم آورده شدند. در جریان این امر یکی از محافظان منزل شریعتمداری به طرز مشکوکی کشته شد. این امر بهانه‌ای به دست حزب خلق مسلمان داد تا با پخش شایعات و مظلوم‌نمایی در تبریز در آتش قدرت‌طلبی خود بدمد. آنان ساختمان رادیو و تلویزیون تبریز را اشغال نموده و پخش برنامه‌های مرکز صدا و سیما را از آن متوقف ساختند. در مدت اشغال رادیو و تلویزیون، مرتباً از این رسانه‌ها اعلامیه‌های گروه‌های ضد انقلاب پخش می‌شد. این امر و نیز بالا گرفتن دامنه‌ی آشوب آفرینی حزب به سرعت حقیقت ضد اسلام و انقلاب حزب را برای مردم متدین آذربایجان روشن ساخت. به همین دلیل هواداران حزب به سرعت و ظرف چند روز دچار ریزش شدند.

روز ۱۹ آذر ۵۸ ساختمان رادیو و تلویزیون توسط نیروهای انقلاب آزاد شد و با توجه به فضای منفی که علیه حزب، حاکم شده بود، حزب خلق مسلمان در ۲۴ آذر اعلام کرد موقتاً فعالیتش را متوقف می‌سازد.

با این وجود حزب به صورت غیر قانونی و غیر رسمی به فعالیت خود ادامه می‌داد؛ ضمن آن که هنوز کمیته‌ها در اختیار حزب بود و علیه نیروهای انقلاب به کار گرفته می‌شد. حزب بار دیگر در ۱۴ دی ۵۸ نیروهای خود را به قم منتقل ساخته و اقدام به انجام تظاهرات علیه امام خمینی نمود. چماق‌به‌دستان حزب با حمله به مردم و مغازه‌ها سعی کردند فضای قم را متشنج سازند. اما پخش اعلامیه‌ی امام که مردم را به آرامش فرا می‌خواند آنان را در رسیدن به این هدف ناکام ساخت. ثمره‌ی این حمله دست‌گیری تعدادی از این چماق‌به‌دستان به دست نیروهای انقلاب بود.

نهایتاً در ۲۲ دی ۵۸ با حملات غافل‌گیرانه‌ی سپاه پاس‌داران انقلاب اسلامی به مراکز تحت تسلط حزب و تصرف آن‌ها تومار حزب را در هم پیچیدند.

اوایل سال ۵۹ طرح براندازی کودتای نوژه افشا شد. در این کودتا قرار شده بود مراکز حساس از جمله منزل حضرت امام خمینی بمباران شده و منهدم شوند. در مرحله‌ی بعد واحدهای زمینی کودتا وارد عمل شده و کنترل بقیه‌ی مراکز دولتی را در دست بگیرند و زمینه را برای بازگشت بختیار به کشور و تشکیل دولت جدید فراهم آورند. برنامه‌ریزی شده بود بعد از پیروزی مرحله‌ی اول کودتا آقای شریعتمداری در تلویزیون حاضر شده و به کودتا مشروعیت ببخشد.

با وجود این که اعترافات عوامل کودتا پرده از نقش آقای شریعتمداری برداشت، اما رأفت نظام مقدس اسلامی شامل حال او شد و از محاکمه و تحمل محکومیت رهایی یافت.

بار دیگر در سال ۶۱ و به دنبال دست‌گیری صادق قطب‌زاده به اتهام اقدام جهت براندازی نظام جمهوری اسلامی، نام شریعتمداری بر سر زبان‌ها افتاد. در این پرونده نیز اتهاماتی از جمله اطلاع از توطئه و عدم اطلاع‌رسانی به مسئولین در مورد آن، کمک مالی به کودتاگران و نیز قول تأیید کودتا در صورت موفقیت متوجه شریعتمداری بود. ضمن آن که این بار برخی نزدیکان آقای شریعتمداری نیز در کودتا دخیل شده بودند. این بار آقای شریعتمداری مورد بازجویی قرار گرفت؛ هر چند اظهاراتش در بازجویی‌ها بسیار متناقض و بی‌نتیجه بود. سپس قرار شد اعلامیه‌ای که خود او با مشورت دامادش نگاشته بود را در تلویزیون قرائت نماید. خشم انقلابی مردم از نقش آفرینی مداوم آقای شریعتمداری در اقدام علیه انقلاب اسلامی باعث شد مردم قم مراکز تحت مدیریت او از جمله دارالتبلیغ را به تصرف در آورده و در اختیار دولت قرار دهند. با حکم امام خمینی به عنوان ولی فقیه و حاکم شرع از آقای شریعتمداری در زمینه‌ی اداره‌ی این مراکز خلع ید شد.

پی‌آمد دیگر این ماجرا اعلام نظر جامعه‌ی مدرسین در مورد آقای شریعتمداری بود. آنان در اقدامی که بعداً مورد تأیید و تقدیر امام قرار گرفت با صدور اعلامیه‌هایی بیان داشتند که آقای شریعتمداری از شرایط لازم برای مرجعیت تقلید ساقط شده و دیگر صلاحیت این عنوان را ندارد.

آقای شریعتمداری اواخر عمر خود را در انزوا سپری نمود. تا این که در ۷ فروردین ۶۵ در بیمارستان مهرداد در تهران درگذشت. مقامات نظام، با پیش‌بینی این که تشییع جنازه‌ی او ممکن است مجدداً باعث ایجاد آشوب و تشنج گردد، جنازه را در حضور تعداد کمی از خانواده‌اش و طرف‌دارانش و به صورت شبانه در قبرستان ابو‌حسین قم دفن نمودند.

امام خمینی دو سال بعد در پیامی به طلاب و علما که به منشور روحانیت معروف شد، ضمن استفاده از تعابیر والا و تمجیدهای بی‌حد در توصیف روحانیت اصیل، این گونه به گلایه از برخی از روحانیون از جمله آقای شریعتمداری می‌پردازد:

« روحانیون وابسته و مقدس‌نما و تحجرگرا هم کم نبودند و نیستند. در حوزه‌های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند. امروز عده‌ای با ژست تقدس‌مآبی چنان تیشه به ریشه‌ی دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. خطر تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش‌خط و خال کوتاهی نکنند. این‌ها مروج اسلام آمریکایی اند و دشمن رسول‌الله. آیا در مقابل این افعی‌ها نباید اتحاد طلاب عزیز حفظ شود؟ استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه‌ها مأیوس شد، دو راه برای ضربه زدن انتخاب نمود. یکی راه ارباب و زور و دیگری راه خدعه و نفوذ در قرن معاصر. وقتی حربه‌ی ارباب و تهدید چندان کارگر نشد، راه‌های نفوذ تقویت گردید... اولین و مهم‌ترین فصل خونین مبارزه در عاشورای ۱۵ خرداد رقم خورد. در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله‌ی تفنگ و مسلسل شاه نبود؛ که اگر تنها این بود، مقابله را آسان می‌نمود. بل که علاوه بر آن از داخل جبهه‌ی خودی گلوله‌ی حيله و مقدس‌مآبی و تحجر بود. گلوله‌ی زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیش‌تر از باروت و سرب، جگر و جان را می‌سوخت و می‌درید. در آن زمان روزی نبود که حادثه‌ای نباشد. ایادی پنهان و آشکار آمریکا و شاه به شایعات و تهمت‌ها متوسل شدند. حتی نسبت تارک‌الصلوه و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هدایت مبارزه را به عهده داشتند می‌دادند. واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می‌گریست که چه‌گونه آمریکا و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه‌ی دیانت و اسلام را برکنند و عده‌ای روحانی مقدس‌نمای ناآگاه یا بازی‌خورده و عده‌ای وابسته که چهره‌شان بعد از پیروزی روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند. آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی‌نما ضربه خورده است،

از هیچ قشر دیگر نخورده است. و نمونه‌ی بارز آن مظلومیت و غربت امیر المؤمنین علیه السلام که در تاریخ روشن است. بگذارم و بگذرم و ذائقه‌ها را بیش از این تلخ نکنم. ولی طلاب جوان باید بدانند که پرونده‌ی تفکر این گروه هم‌چنان باز است و شیوه‌ی مقدس‌مآبی و دین‌فروشی عوض شده است. شکست‌خوردگان دیروز، سیاست‌بازان امروز شده‌اند. آن‌ها که به خود اجازه‌ی ورود در سیاست را نمی‌دادند، پشتیبان کسانی شده‌اند که تا براندازی نظام و کودتا جلو رفته بودند. غائله‌ی قم و تبریز با هم‌آهنگی چپی‌ها و سلطنت‌طلبان و تجزیه‌طلبان کردستان تنها یک نمونه است؛ که می‌توانیم ابراز کنیم که در آن حادثه ناکام شدند، ولی دست برنداشتند و از کودتای نوژه سر در آوردند. باز خدا رسوایشان ساخت... با این که در کشور ما در اجرای عدالت بین روحانی و غیر آن امتیازی نیست، ولی وقتی با متخلفی از روحانیت خوش سابقه یا بدسابقه برخورد شرعی و قانونی و جدی می‌شود، فوراً باندها فریاد می‌زنند که چه نشسته‌اید، جمهوری اسلامی می‌خواهد آب‌روی روحانیت را ببرد. اگر احیاناً کسی مستحق عفو بوده و بخشیده شود، تبلیغ می‌کنند که نظام به روحانیت امتیاز بی‌جا می‌دهد... آیا مدرسین محترم که ستون محکم انقلاب در حوزه‌های علمیه بوده‌اند -نعوذ بالله- به اسلام و انقلاب و مردم پشت کرده‌اند؟ مگر همان‌ها نبوده‌اند که در کوران مبارزه حکم به غیر قانونی بودن سلطنت دادند؟ مگر همان‌ها نبودند که وقتی یک روحانی به ظاهر در منصب مرجعیت از اسلام و انقلاب فاصله گرفت، او را به مردم معرفی کردند؟ آیا مدرسین عزیز از جبهه و رزمندگان پشتیبانی نمودند؟ اگر خدای ناکرده این‌ها شکسته شوند، چه نیرویی جای آنان را خواهد گرفت؟ و آیا ایادی استکبار، روحانی‌نماهایی را که تا حد مرجعیت تقویت نموده است، فرد دیگری را بر حوزه‌ها حاکم نمی‌کنند؟^۲

در واقع اختلافات اصلی میان تفکر آیت الله شریعتمداری با امام خمینی (ره)، مخالفت آیت الله شریعتمداری با قرائت ولایت فقیه مد نظر امام خمینی (ره) بود، موافق نبودن با رهبری امام و همچنین نوع نگاه مرحوم آیت الله شریعتمداری به مساله تشکیل حکومت اسلامی و آینده حکومت که آیت الله شریعتمداری را تبدیل به یک روحانی سنتی که طرفدار روشنفکران به ظاهر نوگرا اما بعضاً وابسته بود (همانند مقدم مراغه‌ای) و امام (ره) را تبدیل به مرجعی نوگرا و پیشتاز کرده بود که هدف وی زمینه چینی برای ظهور امام زمان و مبارزه با آمریکا و اسرائیل بود.

از سویی آیت الله شریعتمداری از مخالفت‌های آشکار و پنهان با جمهوری اسلامی کم نگذاشت و از همکاری با کودتاگران نوژه گرفته تا همکاری با صادق قطب زاده و همچنین صدور بیانیه برای رای ندادن به قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ همگی ساز مخالف زدن آیت الله شریعتمداری علیه جمهوری اسلامی ایران را آشکار می‌کرد.

این دو بینش و نگاه و آرمانگرایی باعث تضاد جدی میان این دو مرجع تقلید معاصر شد که سرانجام، باعث انزوای آیت الله شریعتمداری هم شد.

معالجه شریعتمداری و شبهات مخالفین

یکی از شبهاتی که همواره در طی ۳۲ سال پس از فوت مرحوم آیت الله شریعتمداری مطرح می‌شود، مساله بیماری ایشان و عدم اجازه جمهوری اسلامی و امام خمینی (ره)، برای معالجه ایشان است.

^۲صحیفه‌ی امام خمینی، جلد ۲۱، صفحات ۲۷۸ - ۲۸۷

دکتر باهر، پزشک معالج امام خمینی (ره) در این باره در مصاحبه ای در سال ۱۳۹۲ گفته بود:

امام (س) بیماری آقای شریعتمداری را پیگیری می کردند. امام پیغام دادند که «بیا کارت دارم». مثل اینکه امام از جریان بیماری آقای شریعتمداری مطلع شده بودند اما از جزئیات خبر نداشتند. آن موقع من پزشک ویژه آقای شریعتمداری هم بودم. البته امام به صورت ویژه از حال جسمی شریعتمداری نپرسیدند، بلکه فرمودند: شما پیش آقای شریعتمداری بودی. مشکلتش چیست؟ من گفتم: آقا، ایشان سرطان کلیه دارد. کلیه راستش تومور دارد. فرمودند: از طرف من بروید و ایشان را ویزیت کنید، سپس دستوراتی هم دادند. بنا به دستور، برای عیادت آقای شریعتمداری به قم رفتم. قبل از آن خدمت آیت الله گلپایگانی رسیدم و گفتم: آقا مرا مأمور کرده که امروز خدمت آقای شریعتمداری بروم و از ایشان عیادت کنم، شما فرمایشی ندارید. آقای گلپایگانی فرمودند: آقای علوی [داماد بزرگ آقا که الان فوت کرده و قبرش در شیخان است] هم با شما بیاید. آقای ایرانی، مسئول سپاه قم، هم آنجا بود و خواست که همراه ما بیاید. غروب بود که سه نفری آمدیم خیابان ارم. با تلفن هماهنگ شد و مجوز گرفتیم و رفتیم خدمت آقای شریعتمداری رسیدیم.

این ماجرا مربوط به بعد از محصور شدن آقای شریعتمداری در منزل بود؟

بله، البته. امام دستور دادند که از آقای شریعتمداری بپرسم خواسته های سیاسی اش چیست. من خدمت آقای شریعتمداری عرض کردم: من از طرف امام برای عیادت شما آمده ام. آقای شریعتمداری گفتند: خوب شما که پزشک من هستید و همیشه پیش من می آیی. بیا بالا داخل اتاق صحبت کنیم. یک آقای پاسدار عزیزی به نام آقای موسوی هم بود که خواست دنبال ما بیاید. آقای شریعتمداری گفتند: آقا جان! دکتر باهر از طرف امام تشریف آورده، کار خصوصی با من دارد. شما اینجا تشریف نیاورید. اطاعت کرد و رفت.

آقای شریعتمداری گفتند: من چهار خواسته دارم که خدمت امام بگو: اول اینکه من برای درمان بیماری ام امکانات مالی دارم. می خواهم با پول خودم برای معالجه به خارج بروم. دوم این که آن حیاط بزرگی را که اشغال کرده اند من با پول سهم امام نخریدم، مال خودم است، این را در اختیار من بگذارند. سوم؛ پول های من بلوکه شده و من هیچ پولی در اختیارم نیست، این را آزاد کنند. چهارم؛ این که حرف هایی که مردم علیه من شعار می دهند از امام خواهش کن که دستور بدهد علیه من مطرح نکنند و نویسند.

خوب، اینها را گفتم. فردای آن روز خدمت امام (ره) برگشتم و جریان را توضیح دادم. امام به آقای عبایی خراسانی، رئیس وقت دفتر تبلیغات، فرمودند: «خودت برو و صحبت کن و تمام اموالی که مربوط به ایشان است برگردان. اگر حیاط خانه اش را تصرف کرده اند، برگردان و هر پزشکی که احتیاج دارد برایش مهیا کن. اما الان شرایط طوری نیست که ایشان خارج بروند، به مصلحت ایشان نیست که خارج بروند. خودتان با حاج احمد آقا هماهنگ کنید و هر پزشکی که ایشان می خواهد با خرج دولت جمهوری اسلامی ایران از خارج بیاورید که از نظر درمانی کوتاهی نشود. در مورد شعار هم که من به مردم نگفتم شعار بدهند، دست من نیست. من که نگفتم خدای ناکرده مردم به ایشان جسارت کنند و من هم امیدوارم خود مردم این کار را نکنند، ولی نمی توانم چنین چیزی را از مردم بخواهم که نکنند.»

اطرافیان مشکوک آیت الله شریعتمداری

حجت الاسلام محمدعلی خسروی معاون پژوهشی موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

در سال ۱۳۵۸ حادثه ناگواری در محل اقامت آیت الله شریعتمداری اتفاق افتاد و نگهبانی که بر بالای بام منزل ایشان بود، یک شب ترور شد و به شهادت رسید. فردای آن روز جمع کثیری در منزل بیرونی و کوجه ایشان تجمع کرده بودند. اینجانب که اهل آذربایجان و از علاقه‌مندان به امام و انقلاب بودم و با توجه به شرایط حساس کشور از شنیدن این خبر بسیار نگران شده بودم، در آن جمع حضور یافتم. مردم گروه گروه ایستاده بودند و صحبت می‌کردند. من نزدیک جمعی بودم که یک روحانی برای آنها صحبت می‌کرد. شنیدم می‌گفت: «این نگهبان از سوی طرفداران آقای خمینی کشته شده است چون گلوله از طرف خیابان صفائیه، محل اقامت آقای خمینی شلیک شده است.» این روحانی با این سخنان به شدت مردم عوام را تحریک می‌کرد. من جلو رفتم و گفتم: «شما چرا به این آتش دامن می‌زنید. شما می‌دانید که چند روز پیش آیت الله قاضی، امام جمعه تبریز که با آیت الله شریعتمداری رابطه حسنه‌ای نداشت، ترور شد. حال اگر یک روحانی دیگری پیدا شود و جمعی را دور خود جمع کند و بگوید ترور آیت الله قاضی به تحریک دفتر یکی از مراجع بود و چند نفر عوام ساده لوح با توجه به اختلاف فی‌مابین آنان این شایعه را بپذیرند و به آیت الله شریعتمداری ظنن شوند، آیا این کار خدمت به اسلام و کشور است؟ یقیناً نه قاتلان آیت الله قاضی طرفداران آقای شریعتمداری بودند و نه ترور کنندگان نگهبان مذکور پیرو امام خمینی. ولی این تحلیل‌های امثال شما و دیگران است که کار دشمن را آسان می‌کند و او را به اهداف خباثت‌آمیز خود که ایجاد تفرقه و نفاق در دل‌های مسلمانان است، نزدیک می‌کند.»

حجت الاسلام خسروی در ادامه نقل این خاطره افزود: من مشغول صحبت با او بودم که ناگهان توجه مردم به آن سوی کوجه، نظر ما را جلب کرد. ماشین بلیزر امام خمینی (س) در مقابل بیت اندرونی آیت الله شریعتمداری توقف کرد. ایشان به همراه جناب آقای صانعی بدون اسکورت و محافظ پیاده شدند و برای دلجویی به منزل آیت الله شریعتمداری رفتند. من از فرصت استفاده کردم و ادامه دادم که ببینید امام هرگز راضی نیست که انسان بیگناهی کشته شود و از این واقعه آنقدر متأثر و نگران است که شخصاً و بدون واسطه جهت تسلیت و مشورت برای بررسی ماجرا تشریف آورده‌اند، در حالی که ایشان می‌توانست از کنار این قضیه به‌سادگی بگذرد و اعتنایی نکند و یا حداکثر نماینده ای را از سوی خود پیش آیت الله شریعتمداری بفرستد.

۲- آیت الله سید محمد شیرازی

«آیت الله سید محمدرضا شیرازی»، در سال ۱۳۷۹ ق، در شهر کربلا متولد شد. وی، فرزند آیت الله سید محمد حسینی شیرازی (۱۴۲۲ ق)، معروف به مجدد ثانی و صاحب موسوعه صد و ده جلدی «الفقه» و اولین نوه آیت الله العظمی سید میرزا مهدی شیرازی (وفات ۱۳۸۰) است.

تحصیل علوم دینی را از همان دوران کودکی با وارد شدن به مدرسه حفاظ کربلا آغاز کرد. در سن ۱۰ سالگی به دست پدر ملبس به لباس روحانیت شد. با وارد شدن به حوزه علمیه کربلا، مقدمات علوم دینی و سطوح اولیه حوزه را نزد اساتید معروف آن حوزه فراگرفت تا اینکه بر اثر فشارهای حکومت بعث عراق بر پدرش، مجبور به ترک عراق شده و به همراه پدر، ابتدا، به سوریه و از آن جا به کشور کویت هجرت نمودند.

با وارد شدن به کشور کویت، تحصیلات حوزوی خود را از سر گرفت و نزد اساتیدی چون پدر و عمویش آیت الله سید صادق شیرازی ادامه تحصیل داد. در کشور کویت، سطوح حوزه (رسائل و مکاسب) را طی می نمود تا اینکه در سال ۱۳۹۹ ق، در سن بیست سالگی، به همراه پدر وارد ایران شد. پس از اقامت در شهر قم، به حوزه علمیه آن شهر ملحق شد و بحوث عالی حوزوی خود را در آن حوزه طی نموده، وارد بحث خارج شد و از اساتید بزرگی همچون پدرش و عمویش و دیگر آیات عظام استفاده کرد.

او، در کویت به صورت مستمر برای عموم شیعه سخنرانی دینی و علمی داشت. در شهر قم نیز به تدریس سطوح عالی علوم دینی می پرداخت. در سال ۱۴۰۷ ق، او با نوشتن کتاب «الترتب»، اجازه اجتهاد از برخی بزرگان کسب نمود. از آن پس، به تدریس مباحث مختلف علوم دینی، چون فقه، اصول، تفسیر، رجال و غیره مشغول شد، اما پس از مدتی به علت بعضی مشکلات پیش آمده، مجبور به بازگشت به کویت شد و چند سالی در آن جا اقامت نمود.

سرانجام در سال ۱۴۲۲ ق، برای بار دوم به ایران آمد و مورد استقبال گرم پدر، عمو، بستگان و دوستان قرار گرفت و تا پایان عمر، در شهر قم، در کنار حرم حضرت معصومه اقامت گزید. از همان لحظه بازگشت و تا پایان عمر، مشغول به تدریس درس خارج و اصول بود. در کنار آن بحث های فقهی، رجالی، تفسیر و اخلاق نیز تدریس می کرد، تا اینکه چند روز پس از پایان دوره تحصیل و آغاز تعطیلات تابستانی در سحرگاه ۲۶ جمادی الاول ۱۴۲۹ ق، درگذشت.

آثار علمی

آیت الله سید محمد شیرازی از فقهای پر تالیف بوده است و آنگونه که ثبت شده است، وی بیش از هزار عنوان کتاب را تالیف کرده است.

آشنایی و دوستی مرحوم آیت الله سید محمد شیرازی با امام خمینی (ره)، مربوط به سال های تبعید امام به عراق می باشد. در میانه دهه چهل که امام (ره) وارد عراق شدند و به کربلا سفری نداشتند، آیت الله شیرازی سال ها امام جماعت نماز در حرم امام حسین (ع) را بر عهده داشتند. آیت الله شیرازی به دلیل علاقمندی به امام (ره) مدتی امام جماعت حرم را به ایشان واگذار کردند و در سال های اقامت امام در نجف همواره با ایشان رابطه نزدیکی داشتند.

پس از عزیمت امام به ایران و به قم، آیت الله شیرازی به دیدار ایشان شتافتند اما آرام آرام با مطرح شدن بحث ولایت فقیه در قانون اساسی و تشکیل جمهوری اسلامی اختلاف نظرها آغاز شد. آیت الله شیرازی معتقد به ولایت فقیه به صورت شورایی و با حضور جمعی از فقها و مجتهدین بود اما امام (ره) این نظر را نداشتند و معتقد به ولی فقیه واحد بودند. در نحوه اجرای احکام و موازین شرعی نیز اختلافاتی پیش آمده بود. سرانجام در میانه دهه شصت آیت الله شیرازی به دلیل برخی از مواضع انتقادی و مخالفت با نظام جمهوری اسلامی به حصر رفتند و تا سال ۱۳۸۰ و زمان فوت، تقریبا در همین حصر قرار داشتند.

آیت الله شیرازی با آنکه سال ها مواضع انقلابی داشته و حتی کتاب هایی به مقتضای روز بر علیه اسرائیل و حکومت یهودیان نوشته بودند اما کم کم مواضع سنتی خود را تندتر کردند و اساسا به مسائل داخلی پرداختند و به منتقد موضوعاتی همانند جنگ با عراق و ... تبدیل شدند. همین مواضع ایشان نیز در مورد مساله حصر و انزوای ایشان بی تاثیر نبوده است.

پس از فوت ایشان برادر دیگرشان، آیت الله سید صادق شیرازی مقام مرجعیت را بر عهده گرفتند و هم اکنون در قم ساکن بوده و همان مواضع برادر ارشد خود را در قبال نظام اسلامی از سال ۱۳۸۰ به بعد، ادامه داده است. برادران دیگر وی همانند سید مجتبی نیز در خارج از کشور اقامت دارند.

نوع نگاه بیت شیرازی به مسائل که نگاه بعضا سنتی است قابل توجه می باشد که در موارد عدیده ای اختلافات سیاسی به همین نوع نگاه سنتی به مسائل باز می گردد.

۳- آیت الله سید حسن طباطبایی قمی

سومین مرجع تقلیدی که در میانه دهه شصت به حصر رفت و در مواردی، تبدیل به منتقد مواضع نظام اسلامی شد، مرحوم آیت الله سید حسن طباطبایی قمی بود.

«سید حسین طباطبایی قمی» پدر «سیدحسن» پس از مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی مدتی مرجعیت عام جهان تشیع را بر عهده داشت. سیدحسن نیز در حوزه نجف تحصیلات حوزوی را گذراند و پس از مدتی سکونت در این شهر مقدس برای شیعیان به ایران آمد و راهی دیگر شهر مذهبی شیعی یعنی «مشهد» شد.

او در قیام ۱۵ خرداد که در قم شکل گرفت، به همراه مرجع هم دوره اش آیت الله «سید هادی میلانی» به این امر اعتراض کرد. تعصب دینی و صریح الهجه بودن «حاج آقا سیدحسن قمی» باعث شد که نیروهای امنیتی رژیم پهلوی از گفتارهای او هراس به دل راه دهند. او شاه را با عنوان «مردک» نام می برد و در بین نماز و بر سر کلاس های درس که حضور پامنبری های او زیاد بود، انتقادات تندوتیزی را به رژیم وقت مطرح می کرد. او ۶-۵ روز پس از ۱۵ خرداد ۴۲ به دلیل بیان این نظرات و اظهارنظرهای ناهماهنگ با نظام بسته پهلوی توسط ماموران امنیتی دستگیر که ناخودآگاه برای اولین بار در زندان با «امام خمینی» روبه رو شد که مدت هم بندی این دو در زندان به طول نکشید.

امام خمینی به ترکیه تبعید شد و آیت الله قمی به خاش. قمی چند سالی را در خاش در تبعید به سر برد و پس از آن به تهران آمد که همچنان تحت نظر مقامات امنیتی به گذران زندگی می پرداخت. او در نهایت در خانه شخصی خود در کرج محصور شد و تمامی ورود و خروج او و همراهانش تحت کنترل قرار گرفت. البته سیدحسن قمی فقط در تبعید و محصور شدن همانند امام خمینی نبود، بلکه حتی قبل از تبعید هم اتفاق همسانی برایشان پیش آمد. اسدالله علم، نخست وزیر وقت طی مصاحبه ای اعلام کرد که هر دو [آیت الله قمی و آیت الله خمینی] باید اعدام شوند.

پس از انتشار این خبر، چند تن از مراجع تقلید در تهران گردهم جمع شدند و تصمیم گرفتند که با اعلام مرجعیت این دو عالم دینی، از این اقدام جلوگیری کنند. پس از این تصمیم مراجع و علمای ارشد آن دوره، شاه نتوانست به این حکم عمل کند و دو مرجع تبعید شدند. او تا سال ۵۷ همچنان در حصر به سر می برد که اجرای برخی تظاهرات مردمی همچون تظاهرات میدان ژاله در ۱۷ شهریور مقدمات آزادی او را فراهم کرد.

آیت الله قمی در ۱۹ شهریور با استقبال مردم مشهد وارد این شهر شد و پس از اندک زمانی از آزادی طی نامه ای به امام خمینی از ایشان خواست که به ایران بازگردند. قمی پس از آزادی تا لحظه پیروزی انقلاب ۵۷ همچنان به ایراد سخنرانی های تند و تیز علیه رژیم پهلوی می پرداخت و از سیاست های حاکم گلایه می کرد. پس از پیروزی انقلاب ۵۷، اندک زمانی گذشت و قمی به دنبال دیدار با رهبر فقید انقلاب به تهران آمد.

اگرچه این دو روحانی ارشد همدیگر را پس از مدت‌ها می‌دیدند، اما گلایه از برخی مسوولین و سیاست‌های انقلابی آن دوره نقل مجلس دیدار دونفره آنها شد. آیت‌الله سیدحسن قمی از برخی برخوردها و مصادره املاک ناراحت بود و این مطالب را با صراحت به رهبر انقلاب منتقل کرد، به گونه‌ای که می‌گویند پس از آن دیدار امام خمینی، هاشمی رفسنجانی یکی از اعضای ارشد جمهوری اسلامی را فراخواند و به او گفت که شماها چه عملکردی داشتید که آقای قمی آنقدر ناراحت است .

البته یکی دیگر از دلایل اصلی انتقادات و مخالفت‌های آیت‌الله طباطبایی قمی بحث‌های پیرامون قوانین مالکیت زمین داری و تجاوز به اموال خصوصی بود که در نظرات تند ایشان در ابتدای دهه ۶۰ جلوه داشت و باعث برخی از برخوردها با ایشان هم بود.

او این اقدامات مدیران را خلاف شرع می‌دانست. البته در کنار این دیدار نیز آیت‌الله قمی، تلگراف‌هایی نیز به رهبر انقلاب زده و گلایه‌هایی را چاشنی آن کرد که امام در قم درباره یکی از این تلگراف‌ها در ۸ خردادماه ۵۸ اعلام کرده بودند:

«تلگراف محترم واصل، لزوم وحدت کلمه در این موقع که جنایتکاران به دسیسه و توطئه علیه اسلام و جمهوری اسلامی پرداخته‌اند از اهم وظایف است. از جنابعالی امید دعای خیر دارم.» یکی از اعضای بیت این مرجع تقلید درباره‌اش می‌گوید: «در ارائه مطالبشان تعصب مذهبی داشتند، نه جنبه سیاسی.» استوار سخن می‌گفتند و از اصول خود باز نمی‌گشتند. ایشان می‌گفتند: «باید شجاعت داشت تا در برابر حضرت رسول در محشر سرافکنده نباشیم.»

پس از این دیدار، همچنان آیت‌الله قمی از رفتار برخی سیاسیون گله‌مند بود و برخی نیز فضای حاکم را به گونه‌ای تحریم کرده بودند که هراز چندگاهی اعتراضات و تجمعاتی علیه ایشان در مشهد به راه می‌افتاد. پس از این اعتراضات بیت ایشان مدتی بسته شد و امکان مراجعات به این بیت مهیا نبود .

حتی آیت‌الله قمی سال‌ها از بام منزل به زیارت از حرم حضرت امام رضا(ع) می‌پرداخت و سلام می‌داد. البته در اواخر دهه ۶۰ به ویژه اواسط دهه ۷۰ فضای حاکم منعطف‌تر شد و آیت‌الله قمی پس از سال ۷۵ اندک‌اندک مراسم مذهبی‌ای را در بیت خود برگزار می‌کرد و سخنرانانی همچون جواد مناقبی، فاضل کاشی، محب الاسلام و بارز موسوی در ایام سوگواری در بیت او حضور می‌یافتند .

در این چند سال اخیر نیز برخی از مراجع عظام تقلید همچون حضرات آیات شبیری زنجانی، وحیدخراسانی و بهجت در کنار زیارت حرم امام رضا (ع) به ملاقات وی هم می‌رفتند. البته باید افزود که برخی از شاگردان آیت‌الله قمی در مقام‌های عالی‌حکومتی قرار دارند و «همسر مرحوم سیداحمد خمینی» فرزند خواهرزاده اوست. بدین ترتیب این مرجع تقلید در حالی درگذشت که آثار و تقریرات و حتی خاطراتش در فراموشی به سر برده و فقط از او کتابی سه جلدی در باب «حج» منتشر شده است .

۴- آیت الله سید صادق روحانی

مرجع دیگری که در سال های میانی دهه شصت به برخی از انتقادات پرداخت و به حصر رفت، آیت الله سید صادق روحانی بود.

پدر مرحوم ایشان، حضرت آیت الله آقای حاج میرزا محمود روحانی (قدس سره) از مفاخر روحانیت و حوزه علمیه قم است که در سال ۱۳۰۷ (هـ.ق) در قم بدنیا آمد. در سال ۱۳۳۰ (هـ.ق) وارد نجف اشرف شد و از محضر حضرات آیات عظام آسید ابوالحسن اصفهانی (ره) و میرزای نائینی (ره) بهره ها برد. مدتی در مشهد مقدس از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی قمی (ره) بود. بعد از آن به حوزه علمیه قم آمدند. با تلاش، کوشش و پایداری های ایشان، حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حایری (ره) به قم آمدند و تدریس علوم حوزوی را شروع کردند. ایشان از شاگردان خاص و مخصوص و مورد عنایت آیت الله حایری بودند.

تحصیلات

آیت الله زاده میلانی نقل می کند که: آیت الله العظمی خوبی به پدرش آیت الله العظمی میلانی فرمودند: افتخار می کنم به حوزه ای که در آن نوجوان یازده ساله در کنار شاگردان بزرگسال و علمای بزرگ و همراه با آنان «مکاسب» را می خواند و مطالب مکاسب را بهتر از دیگران می فهمد و تحلیل می کند. علاقمندان به علوم اسلامی و حوزوی می دانند که کتاب ارزشمند مکاسب از تألیفات مرحوم شیخ انصاری است که در حوزه های علمیه تدریس می شود و یکی از کتاب های مهم و سنگین حوزوی است که فهمیدن و درک مطالب آن نیاز به شاگردان با کفایت و پر استعداد دارد.

اساتید

برخی از اساتید آیت الله روحانی عبارت بودند از:

۱- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ کاظم شیرازی (قدس سره) (۱۲۹۰-۱۳۶۷)

۲- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی (قدس سره) (ت ۱۳۶۱)

۳- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی کاظمینی (قدس سره)

۴- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالحسن اصفهانی (قدس سره) (۱۲۸۴-۱۳۶۵)

۵- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمدرضا آل یاسین (قدس سره)

۶- حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی (قدس سره) (۱۳۱۷ - ۱۴۱۳)

۷- حضرت آیت الله العظمی آقای سید محمد حسین طباطبایی بروجردی (قدس سره) (۱۲۹۲ - ۱۳۸۰)

تألیفات

۱- **فقه الصادق**؛ (به زبان عربی): دایره المعارف کامل فقه تشیع. این کتاب عظیم و بزرگ که به عنوان یک منبع مرجع شناخته شده است در ۲۶ جلد بارها در داخل و خارج کشور به چاپ رسیده است. چاپ جدید آن هم اکنون در ۴۱ جلد (با ذکر منابع و مصادر) منتشر شده است.

آیت الله العظمی روحانی تالیف این مجموعه فقهی را از سال ۱۳۷۰ قمری (۶۰ سال پیش) آغاز کرده و در سال ۱۳۹۸ هجری قمری و در اوج مبارزات بر علیه رژیم ستمشاهی و در حالی که در تبعید به سر می بردند، نگارش آخرین جلد آن را به پایان رسانده اند.

۲- **«زبدۃ الاصول»**؛ (به زبان عربی): دوره کامل علم اصول فقه که به صورت بحث استدلالی ارائه گردیده است. این کتاب در ۶ جلد می باشد.

۳- **«منهاج الفقاهه»**؛ (به زبان عربی): در ۶ جلد می باشد که حاشیه ای است بر «مکاسب» شیخ انصاری (ره) که به شیوه ای نو و ابتکاری تمامی موارد ارائه شده را بحث و بررسی کرده اند.

۴- **«فقه المسائل المستحدثه»**؛ (به زبان عربی): حضرت آیت الله مبتکر مسائل مستحدثه و ارائه مسائل جدید با ذکر مسایل فقهی، روایی هستند. این کتاب که بارها و بارها در خارج و داخل کشور به چاپ رسیده است شامل ارائه مسائل جدید، نو و مورد ابتلای جامعه با ذکر دلایل و مستندات فقهی، روایی و قرآنی می باشد.

۵- **تعلیق بر «منهاج الصالحین»** در ۳ جلد؛ (به زبان عربی)

۶- **تعلیق بر «عروة الوثقی»** در ۲ جلد، (به زبان عربی)

و ...

مرجعیت

بعد از تشریف فرمایی آیت الله روحانی از حوزه علمیه نجف اشرف و شروع به تدریس درس خارج فقه و اصول و با توجه به نگارش کتاب عظیم فقه الصادق بعد از فوت آیت الله العظمی بروجردی (ره) به پیشنهاد علماء، فضلاء و مدرسین نام آور، رساله عملیه ایشان منتشر شد. طبق آنچه در کتابخانه ملی ایران موجود است، اولین چاپ رساله توضیح المسائل ایشان مربوط به سال ۱۳۴۰ (هـ. ش) می باشد.

آغاز اختلاف با امام (ره) و جمهوری اسلامی

پس از انتخاب آیت الله منتظری به عنوان قائم مقام رهبری در سال ۱۳۶۴ در مجلس خبرگان اول، آیت الله روحانی به این موضوع واکنش نشان دادند و مخالفت علنی خود را در اعلامیه ای علنی کردند. همین موضوع و صدور بیانیه باعث شد نظام اسلامی واکنش نشان داده و آیت الله روحانی به حصر برود. حتی عزل آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری در سال ۱۳۶۸ نیز باعث رفع حصر آیت الله روحانی نشد تا در نهایت در سال ۱۳۷۹ و با گذشت نزدیک به ۱۵ سال، حصر ایشان برچیده و برداشته شد.

۵- آیت الله حسینعلی منتظری

زندگی علمی و سیاسی آیت الله منتظری را می توان در سه بخش مجزا مورد بررسی و کنکاش قرار داد هر چند که این دسته بندی از روی تساهل صورت می گیرد و یک شخصیت همواره در زندگی خود خط سیری را دنبال می کند که این خط سیر از روحيات او ناشی می شود .

به هر حال با گذر از روحياتی که بخشی از آن ناخواسته بر انسان و با دخالت متغیرهایی چون جامعه و اطرافیان تحمیل می شود زندگی آیت الله منتظری به این سه بخش تقسیم می شود ؛

۱- از تولد تا پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی

۲- از پیروزی انقلاب تا برکناری از قائم مقامی رهبری

۳- از برکناری تا وفات

آن چه موضوع این نوشتار است نه بررسی زندگینامه آیت الله منتظری که مرحله نخست را نیز شامل می شود که بخش هایی از مرحله دوم این زندگی پر فراز و نشیب است .

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی آیت الله منتظری رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی شد و نقشی کلیدی در تدوین قانون اساسی نظام نوپا و به خصوص در اصل مربوط به رهبری و ولایت فقیه ایفا کرد .

وی نظریه ولایت فقیه را در قانون اساسی گنجانده و سپس با تدریس این نظریه در درس خارج خود و انتشار چهار جلد در باره ولایت فقیه ، مهم ترین نظریه پرداز حکومت اسلامی پس از امام خمینی شناخته شد .

در این سال ها مطبوعات همواره تصاویر ، پیام ها و سخنرانی های آیت الله منتظری را در صفحات نخست خود منتشر می ساختند و این خود نشان از اهمیت وی در گردونه سیاسی ایران پس از امام خمینی داشت .

در سال ۱۳۶۴ ، مجلس خبرگان رهبری ، با آن که امام خمینی (ره) همچنان در قید حیات بودند ، آیت الله منتظری را به عنوان قائم مقام رهبری برگزید بی آن که کسی از این سخن بگوید که سمتی با عنوان « قائم مقام رهبری » چه جایگاهی در قانون اساسی دارد و از کدامین منظر چنین سمتی خلق و ابداع شده است ؛ در هر صورت محبوبیت آیت الله منتظری در آن برهه که ناشی از رفتارهای انقلابی و نزدیک وی به حضرت امام بود چنین اجازه ای را به جامعه انقلابی درگیر جنگ با دشمن خارجی نمی داد و از این روی همگان به استقبال این انتخاب رفتند ولی در پشت پرده خبری دیگر بود و آن چنان که از خاطرات شخصیت های مطرح مشخص می شود حضرت روح الله با این انتخاب موافق نبودند چنان که بعدها نیز ایشان در نامه تاریخی به آیت الله منتظری با قید قسم جلاله این مخالفت را علنی ساختند .

در این راستا می توان گفت « مطرح ترین و مهمترین سؤال در ارتباط با انتخاب آیت الله منتظری به عنوان قائم مقام رهبری این است که آیا با امام «رحمت الله علیه» در مورد انتخاب ایشان مشورت شده بود یا خیر ؟ »

جواب مسلماً منفی است ؛ چنان چه گفته شد **اولاً حضرت امام به وضوح در نامه ۶ فروردین ۱۳۶۸ به آیت الله منتظری تصریح کرده است که با توجه به ساده لوحی و القاپذیری و نداشتن ظرفیت های لازم جهت رهبری ، از ابتدا با انتخاب وی مخالف بوده اند . بنابراین**

در صورت مشورت مجلس خبرگان با امام ، ایشان مخالفت خود را ابراز می کردند ، ثانیاً امام در همان مقطع زمانی در دیدار با آیت الله آقای محمدی گیلانی نیز مخالفت خود را از این انتخاب ابراز کردند .

این که چرا خبرگان با امام خمینی(ره) در این زمینه سرنوشت ساز مشورت نکردند سوالی است که جواب های عمده ای می توان برای آن مطرح ساخت به هر حال سال ها بعد و در جریان عزل آیت الله منتظری ، امام در جمع عده ای فرمودند « ... من باور نمی کردم پس از آنکه آقای منتظری صریحاً برای مجلس خبرگان عدم آمادگی خود را اعلام و از پذیرفتن مسئولیت قائم مقامی عذر خواست خبرگان ، [باز هم] ایشان را به این مقام منصوب کند و الا من ساکت نمی نشستم و نمی گذاشتم که این برنامه اجرا شود»

به هر ترتیب بررسی خاطرات برخی شخصیت های مطرح در این زمینه خالی از لطف نیست ؛ آیت الله محمدی گیلانی پیرامون انتخاب آیت الله منتظری توسط مجلس خبرگان و مخالفت امام خمینی(ره) در این باره می گوید :

«روزی آقای هاشمی رفسنجانی در حضور جمعی گفت: من بعد از ظهر رفتم خدمت امام. امام فرمودند: موضوع قائم مقامی آقای منتظری را فردا مطرح نکن. گفتم چرا؟ ما در اجلاس قبل به آقایان گفته ایم که ایشان را به عنوان قائم مقام مطرح کنیم. امام فرمودند: نه! یکی از دوستان آمده و چنین گفته ... گفتم: ما اعلام کرده ایم. نمی شود!»

این اتفاق تلخ ، علی رغم نظر حضرت امام و پافشاری آیت الله هاشمی که برخلاف بسیاری دیگر از مسئولین وقت از نظر صریح امام در این باره اطلاع داشت ، به وقوع می پیوندد ، اما مسئله بدین جا ختم نمی شود و اگرچه امام در نامه عزل آیت الله منتظری صراحتاً از مخالفت ۴ سال قبل خود در انتخاب ایشان به عنوان قائم مقامی رهبری پرده بر می دارد ولی دقیقاً ۲ روز پس از آن نامه تاریخی و در ۸ فروردین ماه ۶۸ ، طی آخرین نامه مکتوب خویش به آیت الله منتظری از علت سکوت خویش پس از تصمیم مجلس خبرگان نیز چنین سخن می گویند « هم شما و هم من ، از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم ... ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من نمی خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم».

به طور کلی آیت الله منتظری پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یکی از شخصیت های انقلابی پیرو امام خمینی(ره) که در زمان طاغوت نیز در جریان مبارزات معظم له با رژیم پهلوی حضور داشت مطرح شد . بدیهی است که وی هم به لحاظ سابقه آشنایی و هم به لحاظ فعالیت های مبارزاتی و علمی مورد علاقه شدید امام بود.

از طرفی آیت الله منتظری با اقدام به تاسیس مدارس مختلف حوزوی و به دست گیری ریاست عالی آنها و در عین حال ارجاعات فقهی امام به ایشان در حال برخوردار شدن از موقعیت حوزوی برجسته و قابل توجهی نیز بود . از طرفی دیگر نیروهای انقلابی و دلسوز از همان ابتدای انقلاب حساب ویژه ای را روی آیت الله منتظری باز کرده بودند .

حاج سید احمد خمینی در رنج نامه به صراحت این نکته را به آیت الله منتظری خاطر نشان ساخته و می نویسد: در سال ۵۸ من قائم مقامی رهبری شما را به خیال این که رضای خدا در آن است عنوان کردم .

ویژگی های آیت الله منتظری ؛ از مبارزه تا غرور !

پیش از آن که به بررسی علل برکناری آیت الله منتظری توسط امام پردازیم ضروری است که به ویژگی های شخصیتی وی نیز اشاره ای کنیم ؛ زیرا که عملکرد انسان ها فرایندی از خصیصه های ذاتی و اکتسابی آنهاست. در صورت شناخت دقیق این دو عامل می توان تا حدودی به نوع رفتار های افراد نزدیک شد و حتی آنها را پیش بینی کرد .

۱- فردی با سابقه مبارزات طولانی

۲- صاحب نام در فقه

۳- داشتن جای پا در حوزه

۴- شجاعت

۵- شهرت در نزد مردم

۶- لجاجت، خود محوری، عجب و غرور، تاثیر پذیری و بهانه جویی

از بررسی مجموعه رفتارهای آیت الله منتظری خصوصاً از سال ۶۳ به بعد به ویژه در رابطه با پرونده مهدی هاشمی و به طور مشخص در برخورد های وی با نظام پس از اعدام مهدی هاشمی، به روشنی می توان تبلور صفات رذیله فوق را در گفتار و رفتار وی مشاهده کرد.

آیت الله منتظری در یکی از سخنرانی های خود درباره جنگ به صراحت علیه امام سخن گفته ادامه می دهد «دشمنان ما که این جنگ را تحمیل کردند آنها پیروز از کار در آمدند و چقدر نیرو و جوانان از دست ما رفت و چه شهرهایی که خراب شد، چقدر شعارهایی دادیم که غلط بود و خیلی از آنها ما را در دنیا منزوی کرده، در جنگ خیلی اشتباه کردیم و خیلی جاها لجاجتی کردیم. به حرف و تذکرات افراد عاقل در داخل و خارج که وساطت کردند توجه نکردیم.. حالا باید جبران کنیم و مواظب باشیم که حالت لجاجت، گوش نکردن به حرف و نصیحت دیگران، خودمحوری ها، کنارزدن نیروهای خوب، بی اعتنایی به افراد و... را کنار بگذاریم. وقتی کار به جایی می رسد که صحبت من طلبه که از اول در انقلاب بوده او و دلسوز انقلاب بودم و هست، سانسور شود وای به حال دیگران...»

وی در جای دیگر می گوید:

« شما برادران و خواهران می دانید که من با این همه سوابقی که در انقلاب داشتم... من دوم شخص انقلاب بودم با این که تعریف کردن جایز نیست من وقتی در انقلاب فعالیت داشتم و همین طور فرزند شهید من... در آن وقت ما پرچمدار انقلاب بودیم، زندان هایش را رفتیم، کتک هایش را هم خوردیم... چون نسبت به انقلاب از پایه گذاران انقلاب بودم... و حفظ انقلاب که خودم از پایه گذاران انقلاب بوده ام... فرزندم در این راه رفته است، نوه ام در این راه رفته...»

تاثیر اطرافیان منتظری

از سوی دیگر طبیعی است با انتخاب آیت الله منتظری به عنوان قائم مقام رهبری توسط مجلس خبرگان حساسیت امام خمینی (ره) بر روی نحوه رفتار، عملکرد و همچنین اطرافیان و بیت آیت الله منتظری دو چندان شود و به ویژه آن که امام فردی مانند سید مهدی هاشمی را در کنار وی می دیدند و با توجه به فعالیت ها و عملکردهای سید مهدی هاشمی در گذشته و حال به شدت راجع به آینده احساس نگرانی داشتند.

آیت الله منتظری مدعی شده بود که امام هیچ گاه راجع به سید مهدی هاشمی تذکری به وی نداده بودند ولی مستندات از جمله خاطرات شخصیت ها و نیز نامه آقایان کروبی، امام جمارانی و سید حمید روحانی به وی موید این نکته است که « شما علی رغم توصیه ها و تذکرات حضرت امام که از نجف درباره مهدی دید منفی داشت و نیز دوستان دلسوز، مهدی هاشمی را مسئولیت دادید و دست او را باز گذاشتید و در نتیجه دیدید که با بهره برداری سوء از امکانات به دست آورده به چه جنایاتی در ایران و افغانستان دست زد.»

« موضع امام علیه مهدی هاشمی در نجف اشرف که حتی به برادران روحانی نجف اجازه تحصن و اعتصاب برای نجات جان او را نداد آموزنده و پند آمیز است. »

حساسیت ویژه امام نسبت به سید مهدی هاشمی در این زمان دقیقاً حاکی از ریشه دار بودن آن است، هر چند هنگامی که امام به صراحت و با تاکید خواستار تعقیب و محاکمه سید مهدی هاشمی شدند، آیت الله منتظری تا آنجا که در توان داشت، به مقاومت در برابر این تصمیم پرداخت و در این چارچوب هرگز چنین ادعایی را در نامه های خود به امام مطرح نمی ساخت که شما قبلاً نسبت به مهدی هاشمی حساسیت نداشتید.

خلاصه ای از اتهاماتی که متوجه سید مهدی هاشمی بود

مهدی هاشمی از صفحه اول تا دهم پرونده خود کارهایی که انجام داده است را شرح می دهد. که سرفصل های آن از این قرار است:

۱. اقرار به ساواکی بودن.
۲. لودادن افرادی که به آنها دستور داده بود که مرحوم شمس آبادی را ترور کنند.
۳. دعا به خانواده سلطنتی.
۴. دستور قتل جهان سلطان و مهدیزاده.
۵. دستور قتل مرحوم شمس آبادی.
۶. دستور قتل صفرزاده.
۷. دستور قتل مهندس بحرینیان.
۸. دامن زدن به اختلاف سپاه و کمیته.
۹. دستور اختفاء مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات و مواد منفجره.
۱۰. تحریک سپاه لنجان و سپاه های خمینی شهر، درچه و مبارکه به وحدت و ایستادن در مقابل سپاه اصفهان.
۱۱. جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلالی افغانی علیه وزارت خارجه.
۱۲. جعل سند ساواکی بودن دکتر هادی و علیه بعضی روحانیون اصفهان.
۱۳. دستور قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش.
۱۴. انحلال سازمان نصر و درگیری و آدمکشی در آن.
۱۵. جعل اسناد دولتی.
۱۶. نگهداری اسناد طبقه بندی شده.
۱۷. چاپ و نشر اعلامیه هایی با عنوان های روحانیت بیدار علیه مسئولین نظام.

دفاع از مهدی هاشمی

با وجود همه این اتهامات که سید مهدی هاشمی به آن‌ها معترف بود آیت الله منتظری تا آخرین لحظه از وی دفاع کرد و زمانی که وی در دادگاه عدل اسلامی به اعدام محکوم شد به صورتی عیان در مقابل نظام اسلامی ایستادگی کرد.

فارغ از جنایات مهدی هاشمی که پرداختن بدان، خود فرصتی جداگانه می‌طلبد، دقت در نوع رفتار آیت الله منتظری پس از اعدام مهدی هاشمی و از آن مهمتر زیر ذره‌بین قرار دادن مدل رفتار امام با وی از تاریخ اعدام مهدی هاشمی (مهرماه ۶۶) الی فروردین ماه ۶۸ که رسماً آیت الله منتظری از منصب قائم مقامی عزل می‌شود، بسیار جالب توجه و خواندنی است.

آیت الله منتظری در یکی از آخرین تلاش‌های خویش جهت تغییر نظر امام خمینی پیرامون اجرای حکم اعدام مهدی هاشمی، در پیامی مکتوب که خطاب به امام در تاریخ ۵ مهرماه ۶۶ نگاشته بود، با لحنی دور از انتظار به این نکات تاکید می‌کند؛

- سید مهدی هرچه بود و شد، بالاخره بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد.
- او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست و مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحم‌اند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.
- او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد، هرچند در سلیقه خطاکار باشد و هست.
- او هنوز طرفداران زیادی از حزب اللهی‌ها و جبهه بروها و افراد انقلابی دارد و اعدام او در روح آنان اثر بد باقی می‌گذارد.
- اعدام او سبب می‌شود در شهرهای مختلف، افراد خوب را به اتهام ارتباط با او خراب و منزوی سازند و قطعاً حضرت‌تعالی به این امر راضی نیستید.
- اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوژه طلبان می‌باشد.
- و بالاخره آنچه گفته شد، نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم - بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و این که اعدام و خونریزی بالاخره بسی کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است؛ ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.

مطالعه این پیام اگرچه ممکن است ابتدا کمی تعجب‌آور باشد، آن هم از این جهت که چطور مسائل ساده‌ای را که آیت الله منتظری در اینجا مطرح نموده از چشم امام خمینی غافل مانده بوده است! اما پاسخ مرحوم سید احمد خمینی فرزند بزرگوار امام در رنجنامه به آیت الله منتظری به خوبی روشن‌کننده ابهاماتی است که منتظری سعی در روشن کردن آن برای امام داشت.

سید احمد در قسمتی از رنجنامه و در پاسخ به ادعاهای آیت الله منتظری در این رابطه می‌نویسد:

شما در نامه‌ای به حضرت امام که در تاریخ ۴ مهرماه ۶۶ نوشته شده است یعنی چند روز قبل از اعدام مهدی هاشمی، مسائلی را آورده‌اید که باور نمی‌کردم و باعث تعجب شد.

در این نامه آورده‌اید: «او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست. مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحم‌اند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.»

اکنون نامه مهدی‌هاشمی را هم ملاحظه فرمایید ، او می گوید :

« اکنون و با گذشت قریب به یک سال من به وضوح انحراف و لغزش را در عملکرد خود و دوستان متهم در پرونده می‌بینم و به درایت و هوشیاری مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی (مدظله العالی) آفرین گفته که پیش از رشد و توسعه خطر با قاطعیت از آن جلوگیری فرمودند و اطمینان دارم حضرت‌تعالی نیز چنانچه در شرایط حضرت امام و سایر مسئولین محترم کشور قرار می‌داشتید و بیرون از حصار روابط و عواطف ما و دوستانمان به قضیه می‌نگریستید به همان نتیجه می‌رسیدید که مقام معظم رهبری رسیدند .»

راستی آیا شما از حصار روابط و عواطف سید مهدی و دوستان ایشان خارج شده اید؟ آیا شما به آن نتیجه‌ای رسیدید که حضرت امام رسیدند؟ آیا اطرافیان شما حاضر شدند مطالب را خارج از حصار خویش به شما منتقل کنند؟ آیا چه کسی مورد عفو حضرت امام قرار گرفت که مهدی‌هاشمی از او بدتر نبود؟ آیا اگر از حصار درآمده بودید حاضر می‌شدید چنین نامه‌ای به امام بنویسید که دل امام را خون کنید که چرا به معیارهای شرعی توجهی نمی‌نمایید؟

در نامه ۴ مهر ۱۳۶۶ با اطلاع از اکثر مفاسد او که توسط مصاحبه‌های خودش و مسئولین اطلاعاتی به مردم عرضه شده بود آورده‌اید :

«او نه مُرتد است، نه محارب و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد.»

آیا مهدی‌هاشمی با ساواکی بودن و چندین فقره قتل، دعا به خانواده سلطنت، اختفای اسناد و مهمات مربوط به نظام و ده‌ها مسئله دیگر که گذشت ، مفسد نبود؟ تازه با تمام این احوال شما می‌گویید اعتقاد کامل به نظام و اسلام داشت. اگر ایشان مفسد نباشد آیا مصداق مفسد را پیدا می‌کنیم؟

حاج سید احمد خمینی در رنجامه خود تک تک تک بندهای نامه فوق‌الاشاره آیت الله منتظری را ذکر و به نقد و تحلیل آن می‌پردازد و می‌نویسد « چگونه شما می‌گویید دیگر علاقه شخصی ندارید آیا آن همه مصیبت که شما برای اسلام و انقلاب در سطح جهان برای حفظ آقای مهدی‌هاشمی به بار آوردید- که همگی با صبر و بردباری آن را تحمل کردیم- از روی علاقه به مهدی‌هاشمی نبود؟ اگر شما نسبت به ایشان علاقه ندارید پس چرا برای امام نوشته‌اید که او را نکشید چرا که پیروزی بزرگی برای دشمنان اسلام به وجود می‌آید، چرا برای دیگران چنین نامه‌ای را نمی‌نویسید؟ این که نوشته‌اید چه بسا خون و اعدام خون در پی دارد، حضرت آیت‌الله با کمال معذرت این دیگر خیلی عوامی است. چرا که باید قصاص اسلام را تعطیل کرد چون اولاً خون خون می‌آورد، ثانیاً کشته را نمی‌توان زنده کرد. این که من به این مسائل می‌پردازم برای این است که می‌خواهم ثابت کنم که شما در اطرافیان خود چنان حل شده‌اید که بدیهیات را هم منکرید.»

حمایت از منافقین!

دومین مسئله مهمی که امام دیگر سکوت را جایز ندانند حمایت آیت الله منتظری از منافقینی بود که دستشان به خون هزاران شهید مظلوم و بیگناه آلوده بود.

امام در نامه معروف خود به آیت الله منتظری خاطر نشان می‌کنند « شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب

به آنها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید.»

بررسی آن چه که بعد از وفات امام خمینی در رابطه میان آیت الله منتظری و جمهوری اسلامی روی داد نیازمند به مجال و مقاله دیگری است ولی به هر حال روحیه ساده اندیشی در همه دوره ها زمینه ساز آن شد که همراه دیرین امام و انقلاب در بخش اعظمی از سه دهه پایانی عمر خود در مقابل انقلاب قرار بگیرد و در وضعیتی اسفبار عازم دیار فانی شود.

آیت الله منتظری با آنکه خود از نظریه پردازان ولایت فقیه بود و به قول خودشان برای این عقیده و سال ها مبارزه، به زندان رفت و شکنجه شد اما آرام آرام پس از اتفاقات سال ۶۸، به مخالف آن قرائت تبدیل شد و در سال های پایانی نیز صریحا با جمهوری اسلامی و نظام اسلامی مخالفت می کرد. شاگردان پرورش یافته توسط ایشان در سال های بعد از عزل که افرادی همانند محسن کدیور، برادران قابل، عمادالدین باقی، جواد اکبرین و ... بودند نیز همان مسیر استاد را پیمودند و تبدیل به چهره های تند و به شدت مخالف و منتقد نظام اسلامی شدند.

۶- آیت الله سید احمد خوانساری

مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری از علمای بزرگ معاصر شیعه است که در سال های قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به واسطه موضعی که در قبال حرکت امام خمینی (ره) اتخاذ کرده بود، مورد توجه قرار داشت. جایگاه فقهی ایشان نیز به این مواضع اهمیت بیشتری نیز می داد.

آیت الله خوانساری از محضر بزرگان عصر استفاده خود استفاده کرد بود که برخی از آنان در چهار حوزه درسی عبارتند از:

خوانسار: سید محمدحسن خوانساری (متوفی ۱۳۳۷)، سید علی اکبر خوانساری؛ دروس مقدمات و سطح اصفهان: میرمحمدصادق مدرس اصفهانی، عبدالکریم گزی (متوفی ۱۳۳۹) محمدعلی تویسرکانی؛ دروس خارج فقه و اصول نجف: آخوند خراسانی (متوفی ۱۳۲۹) سید محمدکاظم یزدی (۱۳۳۷م) محمدحسن نائینی (متوفی ۱۳۵۵) آقا ضیاءالدین عراقی (متوفی ۱۳۶۱) شیخ الشریعه اصفهانی، دروس خارج و سید ابوتراب خوانساری، (رجال).

قم: عبدالکریم حائری، میرزا علی اکبر حکیم یزدی (فلسفه و حکمت) و محمدحسن ریاضی (هندسه و ریاضیات).

شاگردی در محضر این افراد و تلمذ کردن در حضورشان نشان دهنده نبوغ و شرایط ویژه تحصیلاتی ایشان نیز بوده است.

تدریس

آیت الله سید احمد خوانساری ابتدا به تدریس سطوح و آنگاه خارج فقه و اصول پرداخت. علاوه بر آن از اساتید خط و ریاضیات نیز به شمار می رفت و در تهران طالبان دانش دین در محضرش دروس خارج فقه را می آموختند.

یکی از معاصران وی می نویسد «در مسجد مزبور (سید عزیزالله) به اقامه جماعت و تدریس فقه استدلالی مشغول و تاکنون همه روزه ساعت ده صبح اکثر علماء تهران به مباحثه ایشان حاضر شده و استفاده می نمایند» او همواره به مطالب مهم می پرداخت و جزئیات را به دانش طلبان وامی گذارد.

شاگردانش اکنون نیز از کاوش دقیق ظرایف و زوایای مطلب توسط استاد خویش سخن می گویند. او در بحث به مبانی عالمان گذشته توجه ویژه داشت و نظریات آنان را به نقد می کشید. از جمله در مباحث او بارها سخنان آقا ضیاء و مرحوم نائینی مورد بحث و کنکاش قرار می گرفت.

شاگردان

از حوزه تدریس آیت الله خوانساری شاگردانی توانمند و مجتهدینی ارزشمند به جامعه علمی حوزه تقدیم شد. برخی از شاگردان او در قم عبارتند از:

۱- جلال طاهر شمس ۲- ستوده ۳- شیخ علی پناه اشتهاردی ۴- سید محمدباقر سلطانی ۵- سید موسی صدر ۶- حسینعلی منتظری
۷- شهید مرتضی مطهری ۸- سید محمدباقر ابطحی ۹- سید رضا صدر و ۱۰- سید عبدالله شبستری
از پرورش یافتگان مکتب علمی او در تهران نیز می توان به سید رضی شیرازی، مجتهدی، محمود انصاری، محمدتقی شریعتمداری، حسن خسروشاهی و میرزا هادی (حاجی) (متوفی ۱۳۷۷ کربلا) اشاره کرد.

آثار و تالیفات

حضرت آیت الله العظمی خوانساری در طول عمر با برکت خود آثار فراوان عمرانی و علمی از خود برجای گذاشتند که بخش عمده ای از آن شامل آثار علمی و تالیفاتش است. برخی از آنها عبارتند از:

- اجماع المدارك در شرح كتاب مختصر النافع ۶ جلد

این کتاب، یک دوره فقه استدلالی است که به صورت شرح بر مختصر النافع محقق حلی - متوفای ۶۷۶ - نگارش یافته است و بر مسایل فقهی از طریق کتاب و سنت و مدرک اجتهادی استدلال کرده است. مراجعه به آن از دقت نظر و مقام احتیاط ایشان ما را مطلع می سازد؛ همانطور که امام خمینی رحمه الله در مساله شطرنج سخن از احتیاط و تقوی او در استدلال به میان آورده، می فرماید: «شما مراجعه کنید به کتاب جامع المدارك مرحوم آیت الله آقای حاج سید احمد خوانساری ... در تمام ادله خدشه می کند. در صورتی که مقام احتیاط و تقوای ایشان و نیز مقام علمیت و دقت نظرشان معلوم است.»

- عقائد الحقه: یک دوره اصول دین استدلالی است که به زبان عربی نگارش یافته است. با روش مستدل مسایل عقیدتی را مطرح می

کند. این کتاب نیز میزان احاطه ایشان بر فلسفه و کلام را مبین است.

- حاشیه بر عروق الوثقی: افکار فقهی آیت الله خوانساری را مطرح می سازد.

- ۴مناسک حج

- ۵توضیح المسائل

۶- رساله عملیه فارسی

۷- کتاب طهارت

۸- کتاب صلوٰه و ...

فصل مبارزه (اقامت در تهران)

علامه شیخ آقا بزرگ می نویسد: در محرم سنه ۱۳۷۰ ه. ق. که علامه حاج آقا یحیی سجادی وفات کرد. اهالی تهران از مرجع کبیر آیت الله العظمی بروجردی (ره) تقاضا کردند که شخصیت با کفایتی را به تهران اعزام دارند تا در مسجد حاج سید عزیزالله اقامه نماز کرده و به امورات دینی مردم بپردازند و مرحوم بروجردی ایشان را به تهران می فرستاد .

ایشان بلافاصله تمام اشتغالات علمی خود را قطع و به تهران «پایتخت حکومت ظلم و جور» عزیمت کرد. و در آنجا علاوه بر امامت جماعت مسجد سید عزیزالله و رفع گرفتاریهای مردم، به تدریس خارج فقه نیز پرداخت .

او مسجد سید عزیزالله را به پایگاه مبارزه علیه طاغوت تبدیل کرد و شاگردانی مکتبی در آن پروراند. فعالیتها و مبارزات سید در این دوران گویای نقش و تلاش او در دوران مبارزاتی است که به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید و از آن روی که این قسمت از زندگانی فرزانه خوانسار در هاله ای از آراء و نظرات گوناگون قرار گرفته در مقاله حاضر رسالت خود می دانیم، به تفصیل در باره آن سخن گوئیم .

غروب ستاره خوانسار

ایشان بعد از یک عمر تلاش، در عرصه های گوناگون اخلاقی، معنوی، سیاسی و اجتماعی در اولین ساعات بامداد روز شنبه ۶۳/۱۰/۲۹ مطابق با ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۰۵ ندای حق را لیک گفت .

دروس حوزه های علمیه تعطیل و از سوی دولت وقت یک هفته در سراسر کشور عزای عمومی شد و بازار تهران نیز به مدت سه روز تعطیل شد.

با احترام و استقبال مردمی با شکوه پیکر مطهرش رابه قم آوردند و بعد از تشییعی بی نظیر حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی نماز میت خواند و در کنار مرقد مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) به خاک سپرده شد. (مزار او کنار قبر علامه طباطبایی قرار دارد.)

امام خمینی در بخشی از پیام خود به مناسبت رحلت ستاره آسمان فضایل، سید احمد خوانساری، نوشت:

«این عالم جلیل بزرگوار و مرجع معظم که پیوسته در حوزه های علمیه و مجامع متدینه، مقام رفیع و بلندی داشت و عمر شریف خود را در راه تدریس و تربیت و علم و عمل به پایان رسانده حق بزرگی بر حوزه ها دارد.

چه که با رفتار و اعمال خود و تقوا و سیره خویش پیوسته در نفوس مستعده مؤثر و موجب تربیت بود».

آیت الله گلپایگانی نیز در بخشی از اعلامیه خود زوایای گوناگونی از فضایل او را بیان کرد.

«با کمال تأسف رحلت مرجع عالیقدر، بقیة السلف و اسوه فضایل و تقوا و فقیه اهل بیت، حضرت آیه الله آقای حاج سید احمد خوانساری قدس سره را به آستان اقدس حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء و به محاضر علمای اعلام و حوزه های علمیه و به عموم ملت مسلمان و شیعه جهان تسلیت عرض میکنم. آن فقیه روحانیت در علم و عمل و مخالفت هوی و اطاعت مولی و ترک اقبال به دنیا و انقطاع الی الله و جامعیت علمی و تدریس و تالیف و عبادت و تواضع در بیش از نیم قرن مشار بالبنان و مسلم بین اقران بود () «...»

اختلافات عمده آیت الله خوانساری با امام (ره) به سال منتهی به انقلاب یعنی سال ۵۶ و ۵۷ باز می گردد که ایشان مواضعی دوگانه اتخاذ کردند و به نوعی در مقابل پیروزی انقلاب اسلامی سکوت کردند که این برداشت را به وجود می آورد که وی موافق حرکت انقلابی و براندازی رژیم پهلوی نبوده و نیست! مواضع بعدی نیز به سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی باز میگردد که ایشان برداشت امام (ره)، از ولایت فقیه را نپذیرفته بود، موافق مصادره های اموال سران رژیم شاه نبود و برخی از قوانین و اجرای حدود را نیز، شرعی نمی دانست.

اما به هر حال به دلیل جایگاه فقهی رفیع وی و شناختی که از وی در بین متدینین وجود داشت امام (ره) نیز، هیچگاه اجازه برخورد با وی و نظرات بعضا انتقادی وی را ندادند و حتی به مناسبت رحلت ایشان نیز بیانیه ای صادر کردند.

۷- آیت الله سید رضا و سید ابوالفضل مجتهدی زنجانی

آیت الله سید رضا زنجانی (۱۲۸۲-۱۳۶۲) از فقهای شهیر دوره معاصر بود. شاگرد آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم، آقا سید رضا هرگز از وجوهات شرعیه استفاده نکرد و به شدت با ولایت فقیه، حکومت دینی و دخالت روحانیت در مناصب اجرایی مخالف بود. او مقرب ترین شاگرد آقا شیخ عبدالکریم استادش، نزدیک ترین روحانی به دکتر محمد مصدق قهرمان ملی شدن صنعت نفت، مؤسس نهضت مقاومت ملی پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲، شاخص ترین روحانی مدافع جبهه ملی، و در زمره فعال ترین منتقدان روحانی امام خمینی محسوب می شد. برادر بزرگتر وی نیز (آیت الله سید ابوالفضل مجتهد زنجانی) از روحانیون فعال و سیاسی بود که پس از وی درگذشت.^۳

الف. روحانی حامی دکتر مصدق

آقا سید رضا از دهه بیست ساکن تهران شد. همراه با سید علی رضوی هیأت علمیه تهران - نخستین تشکل سیاسی روحانیون کشور - را در پشتیبانی از برنامه های دکتر محمد مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت تاسیس کرد. بعد از جدایی کاشانی از مصدق در سال ۱۳۳۱ که گروهی از روحانیون مصدق را فرد لامذهبی پنداشتند، او به حمایت از مصدق ادامه داد. او از آن زمان به عنوان رهبر مذهبی ملیون شناخته می شد. نخستین صدای اعتراض بعد از سقوط دولت ملی محمد مصدق صدای زنجانی بود که با شعار «نهضت ادامه دارد» نهضت مقاومت ملی را پایه گذاری کرد. برای تامین بخشی از هزینه نهضت باغ موسوم به باغ فندق خود را در زنجان فروخت. بعد از اعلام تعطیلی در بازار و دانشگاه تهران در ۱۶ مهر ۱۳۳۲ به زندان افتاد.

در دومین زندان در لشکر دوم زرهی با شهید دکتر حسین فاطمی هم زنجیر بود. سومین زندانش در سال ۱۳۳۶ در اعتراض نهضت مقاومت ملی به قرارداد جدید نفتی با شرکت ایتالیایی آجیب بود. فعالیتش در تشکیل جبهه ملی دوم در تیر ۱۳۳۹ چشمگیر بود. در اردیبهشت ۱۳۴۰ از تاسیس نهضت آزادی ایران بشدت استقبال کرد.

زنجانی در تمام طول حصر غیرقانونی دکتر محمد مصدق در احمد آباد با وی مراوده و مکاتبه داشت. با درگذشت محمد مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ جنازه دکتر محمد مصدق را دکتر یدالله سبحانی شستشو داد و آقا سید رضا زنجانی بر او نماز خواند. رژیم کودتا اجازه نداد مطابق وصیت متوفی مصدق در کنار شهدای قیام ۳۰ تیر در ابن بابویه دفن شود، لذا جنازه را در همان احمد باد به امانت دفن کردند. زنجانی به جرم این نماز تاریخی از هرگونه فعالیت سیاسی ممنوع و مجبور شد از تهران خارج شود.

ب. کوشش برای احیای راه مصدق

^۳ در این بخش از پژوهش های آقای محسن کدیور پیرامون برادران زنجانی استفاده شده است.

آقا سید رضا زنجانی پس از انقلاب در گفتگویی در اسفند ۱۳۵۷ گفت که به دنبال تشکیل حزبی سیاسی مذهبی است تا توده روشنفکر را به سوی مذهب جلب کرده و میان روشنفکران و روحانیون تفاهم ایجاد کند. هر چند ظاهراً توفیق با او یار نشد.

در اردیبهشت ۱۳۵۸ جبهه ملی از رهبران پیشین خود آقایان زنجانی و طالقانی و دکتر شایگان رسماً دعوت کرد تا برای قدرت بخشیدن به جبهه ملی و فراگیر کردن آن به این جبهه بپیوندند. نخستین اطلاعیه بعد از انقلاب سید رضا زنجانی اطلاعیه ذیل است:

«بعد از سلام به عموم برادران و فرزندان و مسئلت موفقیت شما در اعتلای کلم اسلام و مبارزات ملی اعلام می دارد سی ام تیر سال ۳۱ طلیعه مبارزات ملت است که با مقاومت تام و به شهادت رسیدن عده زیادی از فرزندان عزیز خود توفیق یافت که استعمار و استبداد را مجبور به عقب نشینی و حکومت ملی خود را حفظ نماید. اهمیت این قیام تا آنجا رسید که مجلس ۱۷ جهت زنده نگه داشتن آن روز قانون تعطیل رسمی و بزرگداشت آن را تصویب نمود. حکومت منحوس کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با شکنجه و کشتار جوانان عزیز در مدت ۲۷ سال مانع انجام مراسم ملی در آن روز گردید. حال که به فضل خدا و به رهبری آیت الله خمینی و فداکاری ملت عزیز حکومت و سلطنت منحوسه از بین رفته است شایسته است تمامی گروهها و احزاب و طبقات ملت در روز سی ام تیر ماه جاری در میدان بهارستان جهت بزرگداشت آن روز مشارکت فرمایند.»

ج. دفاع از مصدق

در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در ضمن مصاحبه ای خبرنگار این سوال را از آقا سید رضا زنجانی می پرسد: «جنابعالی که از نزدیک با مرحوم دکتر مصدق آشنائی داشته اید درباره عقاید و نظریاتش در زمینه حکومت قانون و مملکت داری بویژه نظریاتش درباره دین مبین اسلام و نقش دین در حرکات و جنبشهای اجتماعی ایران برای خوانندگان روزنامه (مردم ایران) بیان فرمایید. پاسخ وی: آن مرحوم بدون تردید مسلمان معتقدی بود و اسلام را بالاتر از آن می دانست که آن را وسیله پیش برد مقاصد سیاسی و جلب افکار قرار بدهد. در تعجبم که به چه مبنا این سوال مطرح شده است! کدامیک از نخست وزیران و وزیران قبلی و بعد کابینه ایشان مسلمان تر از ایشان بودند. او شخصیت سیاسی بود نه مبلغ رسمی مذهب .

اظهار نظر آقا سید رضا زنجانی هشت ماه بعد از اظهار نظر آقای خمینی و در حقیقت نقد آن است: «ما چقدر از این ملیت سیلی خورديم. آن آدم که این همه از او تعریف می کنند [مصدق]، به اسلام سیلی زد.» این دو دیدگاه متضاد درباره مصدق در آخر دهه پنجاه است. چند ماه بعد آقای خمینی در دیانت مصدق هم تردید کرد: « یک گروهی [جبهه ملی] که از اولش باطل بودند، من از آن ریشه هایش می دانم، یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بودند، از اولش هم مخالف بودند، اولش هم وقتی که مرحوم آیت الله [سید ابوالقاسم] کاشانی دید که اینها خلاف دارند می کنند و صحبت کرد، اینها کاری کردند که یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند اسمش را آیت الله گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها فخر می کنند به وجود او [محمد مصدق]، او هم مسلم نبود.»

«آیت الله زنجانی قرآنی پوستی نثار مزار دکتر مصدق کرده و در پشت جلد آن قرآن با خط خودش چنین نوشت: «به کسی که در راه اعتلای ایران و اسلام خدمت کرد و تا آخرین لحظه ای که جان داد تلاش می کرد تا مردم مسلمان جهان از قید استعمار و استبداد نجات پیدا کنند. در صد هزار قرن سپهر پیاده رو / نارد چنو سوار به میدان کازار.»

سه. اهم آراء سياسي

این بخش شامل دو قسمت است. در قسمت اول شواهدی بر مهمترین دیدگاه وی درباره روحانیت اشاره می شود. در قسمت دوم مصاحبه کمتر دیده شده وی درباره حکومت مطلوب نقل و تحلیل می شود.

الف. مخالفت شدید با دخالت در مناصب اجرایی

به نوشته دخترش بهیه موسوی زنجانی (حائری): «او خواهان موقعیت معنوی و روحانی عالمان دینی بود و با دخالت‌های روحانیان در امور اجرایی مخالفت می کرد، زیرا معتقد بود که ورود به کارهای اجرایی جایگاه معنوی روحانیت را مخدوش خواهد کرد. در زمان دولت ملی، دکتر مصدق با توجه به حسن اعتمادی که به مرحوم زنجانی داشت پیشنهاد نمود که به طور کلی تمام موقوفات در اختیار آیت الله زنجانی قرار گیرد. اما ایشان از این کار استنکاف ورزید و چنین استدلال کرد: دولت عامل این کار است و ما به هیچ وجه نمی توانیم در عمل مجریان خوبی باشیم. ما هر کجا مغایر با ضوابط مذهبی و قانونی عمل شود تذکر می دهیم. دخالت در امور اجرایی موجب بلا و فساد است چون عده ای ممکن است به دلیل عدم رشد فکری کینه بورزند و عده ای هم به همان دلیل ایجاد دوستی کنند و این برای روحانیت که باید از جایگاه معنوی نزد مردم برخوردار باشد جایز نیست. زیرا ممکن است عده ای نسبت به ما بدبین شوند و این بدبینی منتهی به بدبینی به مذهب شود. ما باید کوشش کنیم تا دولتها معتقد به مبانی اسلام و اصول قانون باشند و به مردم تذکر دهیم به کسانی رای دهند که صالح باشند ولی خود ما مستقیماً مجری و عمل کننده نباشیم.»

«در هنگام جبهه ملی دوم اعضای جبهه مصر بودند تا مرحوم زنجانی شرکت مستقیم در تشکیلات جبهه داشته باشد، اما ایشان از مشارکت مستقیم خودداری کرد و در پاسخ اظهار داشت: بله ما هستیم در کنار شما، ولی موافقت کنید ما به نام جامعه روحانیت از این تفکر حمایت کنیم و در این سطح با شما همکاری کنیم.» در مجموع آقا سید رضا زنجانی اگرچه بزرگترین حامی جبهه ملی و نهضت آزادی بود، اما عضو هیچکدام نبود. پس از پیروزی انقلاب به همراه برادر بزرگش آقا سید ابوالفضل و نیز دو فرزند مؤسس حوزه آقایان مرتضی و مهدی حائری یزدی و نیز محمد تقی شریعتی تصمیم می گیرند که هیچ گونه مسؤلیت اجرایی را نپذیرند و تنها در صورت نیاز به آقای خمینی مشاوره دهند و از ایشان نیز بخواهند که مانع از ورود روحانیون به مسایل اجرایی شوند .

ب. حکومت مطلوب و اهداف انقلاب

آقا سید رضا زنجانی بعد از درگذشت آقای طالقانی در شهریور ۱۳۵۸ ضمن تجلیل از شخصیت آن مرحوم در مصاحبه ای آراء سیاسی متفاوت خود را ابراز کرده است. متن مصاحبه:

س: برای اطلاع جوانانی که سن شان اجازه نمی دهد و در پی اختناق موجود در سالها نتوانسته اند خودشان را در جو سیاسی قرار بدهند می خواستیم تقاضا کنیم هدف از مبارزاتی که حضرت آیت الله داشته اند از زبان خودشان بشنویم. ج: هدف از مبارزات حکومت ملی است. حکومت ملی باید از خود ملت باشد و متکی به خود ملت. این هدف ماست.

س: تصور می فرمایید این اهداف برآورده شده؟ ج: نه خیر. انشاء الله می شود.

س: پس هنوز باید برای این اهداف مبارزه کرد؟ ج: بلی باید مبارزه کرد. تازه قانون اساسیش را هم می خواهیم تنظیم کنیم نمی شود. کجا برآورده شده؟

س: پس با توجه به آنچه که هست شاید الآن جامعه ایران نیاز دارد که افرادی مثل جنابعالی برای ارشاد و راهنمایی جوانهای مملکت فعالیت بیشتری داشته باشید. ج: من عرض کردم توانایی و مقدورم همین است، بیش از این نمی توانم.

س: خواهش می کنم راجع به مرحوم آیت الله طالقانی صحبت کنید. ج: چه بگویم؟ حضرت آیت الله طالقانی الحمدلله مثل آفتاب برای همه روشن است. با این همه احساساتی که مردم نشان دادند بیش از آن احساسات دیگر امکان ندارد. از آن موارد احساساتی بود که انصافا جا داشت.

س: مهندس بازرگان گفت که ایشان [طالقانی] نسبت به قانون اساسی نگرانیهایی داشت. فکر می کنید این نگرانی ها در چه زمینه ای میتوانست باشد؟ ج: در زمینه همین موضوعاتی که تا حالا بوده. اصولا قانون اساسی [مشروطه] پاره ای موادش تا به حال عمل نشده، حمایت هم نشده، مثل ماده ای راجع به قضاوت شرعی، نسخ هم نشده ولی چرا از بین رفته است؟ اساسش روشن است. من نمی خواهم آن آخوند قاضی شود، او هم نمی خواهد من قاضی شوم. قانون باید طوری تنظیم شود که نگذارد در آن ماده منظور از دست برود. حالا هم این مواردی هم که نوشته اند راجع به رای اکثریت درباره فقیه جامع الشرایط، این عین همان است، فردا یک عده دور یکی را می گیرند و می گویند فقیه جامع الشرائط این است و یک عده هم دور آن یکی را می گیرند و می گویند آن آدم است. این است که این اثر عملی نخواهد داشت. یکی از آن موارد مذهب رسمی مذهب شیعه جعفری است. اکثریت ما هم آن را دارا می باشیم. ولی آیا بودن این ماده در آن قانون اساسی حتی یک نفر را به شیعه ها افزوده است؟ یا عقاید و اعمال یک نفر شیعه را تحکیم کرده است؟ درست یک جنبه تشریفاتی دارد. این وضع است. قانون باید طوری تدوین شود که در جریان عمل بیفتد نه اینکه فقط آنجا بنویسیم که یادگاری بماند.

س: اگر قانون اساسی تنظیم و تصویب شود و این قانون منافع عامه را در نظر نگیرد گروه حاکم می تواند با در دست داشتن قدرت آن را اعمال کند. ج: متاسفانه تا بحال همینطور بوده است. بنده معتقدم دنیا را اقلیت اداره می کند نه اکثریت. منتها اقلیت فاضل همیشه نفع ملت را در نظر می گیرد و آن قانون را به نفع ملت بکار می برد. حکومتهای فاسد همان قانون را گرفته و به نفع خودشان درست می کنند، مثل همان موسساتهایی که آریامهر درست کرد و انحلال مجلس را در دست گرفت. ملت زنده از آن قانونی حمایت می کند که او را حفظ کند. قانونی او را حفظ نکند حمایت ندارد. الآن قانون اساسی قدیممان یک نفر صدایش درآمده است که وقتی می گویند می خواهیم آن را باطل کنیم بگویند نکنید؟ نه. چون نفعی از آن نبرده اند.

در این مصاحبه این نکات قابل توجه است:

یک هدف از مبارزات استقرار حکومت ملی بوده، حکومتی از خود ملت و متکی به ملت. با اینکه هشت ماه از استقرار جمهوری اسلامی گذشته و آقای خمینی از حکومت دینی دفاع می کرده عدم رضایت زنجانی از حکومت دینی واضح است. حکومت مطلوب زنجانی حکومت ملی یا حکومت قانون یا حکومت دموکراتیک بوده نه حکومت دینی.

دو به نظر زنجانی قانون اساسی باید منافع عامه را در نظر بگیرد و با تحمیل هیات حاکمه به تصویب نرسد. ملت زنده از قانونی حمایت می کند که او را حفظ کند. قانونی که ابزار حفظ هیأت حاکمه باشد حمایت ندارد. او از مجلس خبرگان قانون اساسی و روند قانون گذاری آن ناراضی است.

سه زنجانی از تصویب مذهب رسمی در قانون اساسی شجاعانه انتقاد می کند. تصویب چنین اصلی هیچ کمکی به تشیع نمی کند. این اصل فایده عملی ندارد، امری تشریفاتی و مضر است.

چهار زنجانی از قضاوت عرفی دفاع می کند و از تفکیک قضاوت به شرعی و عرفی در قانون اساسی مشروطه انتقاد می کند. لازمه این انتقاد اجرای قوانین عرفی در محاکم دادگستری است، همان چیزی که سید حسن مدرس هم بر آن صحنه گذاشت.

پنج با اینکه این مصاحبه قبل از تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس بررسی نهایی قانون اساسی صورت گرفته اما اصل ولایت فقیه حداقل از خرداد ۵۸ در فضای روزنامه ها و دانشگاهها مطرح شده بود. زنجانی همانند استادش آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی با ولایت سیاسی فقیه کاملاً مخالف است و برای فقیه بیش از تصدی امور حسیه آن هم از باب قدر متیقن قائل نیست.

مواضع آیت الله سید رضا زنجانی شباهت بسیاری با مواضع برادر بزرگتر وی، مرحوم آیت الله سید ابوالفضل مجتهد زنجانی داشت. هر دو برادر مخالف تفسیر ولایت فقیه امام خمینی (ره) بودند. هر دو نفر معتقد به حکومتی صرفاً دموکرات بودند که بر اساس رای مردم باشد. مرحوم آیت الله سید ابوالفضل زنجانی نیز در سال ۱۳۵۹ بیانیه ای منتشر کرد که در آن نظر خود را پیرامون جمهوری اسلامی و قوانین جاری در آن تنها ۲ سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بیان کرد. وی در سال ۱۳۷۱ درگذشت.

نتیجه گیری:

از بررسی زندگی و برخورد بیش از ۶ فقیه سرشناس معاصر در قبال نظام اسلامی متوجه می شویم که اکثر آنان منتقد تفسیر موجود از ولایت فقیه بودند و نگاهی سنتی یا متضاد به این مساله داشتند. (هر چند که همگی اصل ولایت فقیه را قبول داشتند اما درباره تفسیر و اختیارات ولی فقیه اختلافات جدی داشتند).

نکته بعد اختلاف درباره اجرای احکام فقهی در جامعه بود که در این باره نیز نظرات مختلفی وجود داشت و بارها این اختلافات بیان شده بود که همین مساله باعث تضاد جدی میان این فقها و رهبران نظام اسلامی شده بود.

اختلافات سیاسی به خصوص درباره آیت الله شریعتمداری و منتظری برجسته تر بود و باعث حصر و محدودیت برای آن دو فقیه در مقاطعی از زندگی آنان شد.

تصاویر



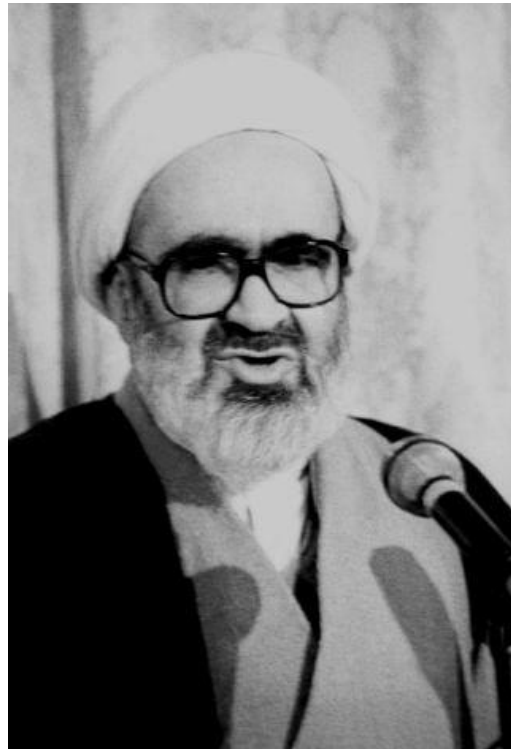
مرحوم آیت الله سید کاظم شریعتمداری (سمت چپ) در کنار مرحوم آیت الله سید محمد شیرازی (سمت راست)



آیت الله سید صادق روحانی



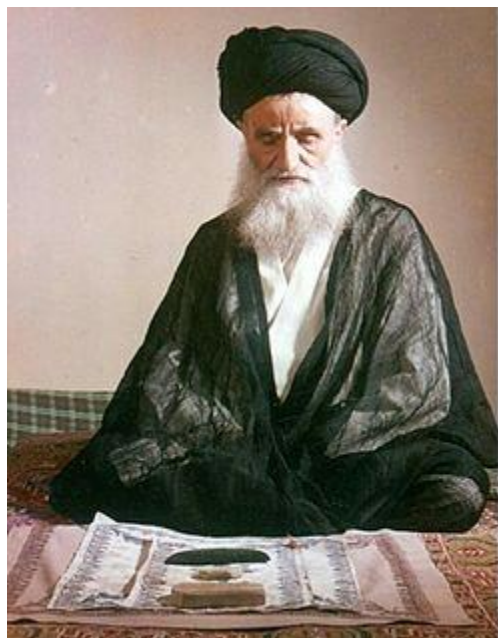
مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری



مرحوم آیت الله حسینعلی منتظری



برادران زنجانی. آیت الله سید ابوالفضل و سید رضا مجتهدی زنجانی



مرحوم آیت الله سید حسن طباطبایی قمی